



“مسئله یهود”

کارل مارکس

دیجیتال کننده: نینا پویان

" توضیح در مورد انتشارات سازمان "

قیام شکوهمند بیستم ماه ۵۷، به نیروی توده های قیام کننده، عرصه های پهناور فراروی جنبش نوین کمونیستی ایران گشود. عرصه ای که در آن امکان فعالیت گسترده تر در زمینه های مختلف برای انقلابیون کمونیست و نیروهای مترقی فراهم گردید. در زمینه ترجمه و انتشار ادبیات کمونیستی نیز از روزهای قیام فعالیت شگرف آغاز شد و تا کنون صدها کتاب و جزوه و مقاله در این زمینه انتشار یافته است.

در آن نخستین روزهای پس از قیام، بودن بسیاری از رفقای هواداری که آثار و از متون مارکسیستی را ترجمه کرده و برای انتشار به ما می دادند و یا از ما خواهان تعیین متونی برای ترجمه بودند. در آن شرایط امکان سازماندهی اصولی آن رفاقا و بررسی و انتشار همه آثارشان وجود نداشت، اما عطش جنبش کمونیستی برای کسب آگاهی و برخورد غیر مسئولانه و سودجویانه، برخی از دست اندرکاران انتشارات کتاب، ما را واداشت که با دقتی نه درخور ادبیات کمونیستی (بخصوص آثار بنیانگذاران م. ل.) دست به انتخاب و انتشار برخی از آثار که در اختیارمان قرار گرفته بود بزنیم. این شد که کار ما علیرغم نتایج مثبتی که داشت با اشکالات و نواقص زیادی نیز همراه بود. بدین معنی که بسیاری از آثار که تا کنون منتشر کرده ایم دارای اغلاط چاپی بوده پاره ای در ترجمه نارسائی ها و لفظش هائی داشته و از همه مهمتر در ترجمه و انتشار کتاب، ما نتوانستیم برنامه و خط مشی مشخصی را دنبال کنیم.

اینک چند ماهی است که انتشارات سازمان به جز یکی دو مقاله کوچک کتاب جدیدی را منتشر نکرده است. ما در این مدت به بررسی اشکالات کارمان نشستیم، از اشکالات کار ترجمه گرفته تا معیار انتخاب کتاب ها و اصولاً "برنامه و خط مشی انتشارات سازمان"، همه مورد بحث قرار گرفت. ما بیشترین تلاش خود را صرف تدوین یک خط مشی مشخص برای انتشارات سازمان نمودیم، خط مشی ای که منطبق بر نیازهای مشخص این مرحله از جنبش باشد. حاصل کار ما برنامه ای شد که از این به بعد سعی خواهیم کرد در حد توانمان بر طبق آن برنامه به ترجمه و انتشار آثار و متون مارکسیستی ادامه دهیم، خطوط کلی این برنامه چنین است:

انتشار آثار درباره رابطه توده و پیشرو و چگونگی اتخاذ تاکتیک ها و سازماندهی توده ها، انتشار آثار درباره شناخت امپریالیسم و بخصوص تشریح اینکه امپریالیسم ماوراء طبقات قرار ندارد. آثار درباره چگونگی مبارزه با امپریالیسم و ضرورت رهبری طبقه کارگر در این مبارزه. آثار درباره سیاست طبقه کارگر در برخورد با

متحدین خود در انقلاب دمکراتیک. انتشار آثاری درباره سوسیالیسم علمی، بخصوص آثاری که مبانی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، اقتصاد سیاسی و تئوری مارکسیستی دولت را توضیح می دهند. همچنین انتشار آثاری که در آنها از سازمان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نیز موقعیت زنان در جوامع سوسیالیستی صحبت می شود. و بالاخره انتشار آثاری در زمینه هنر و ادبیات انقلابی که روحیه مقاومت و بطور کلی خصلتهای انقلابی پرولتری و اخلاق کمونیستی را در میان توده ها شاعری می دهد.

ما امیدواریم که از این به بعد با یاری همه رفقای که در زمینه تحقیق و معرفی کتابهای در چهارچوب برنامه فوق و بخصوص در زمینه ترجمه کتاب می توانند به ما کمک کنند، بتوانیم به وظیفه خود در ارتقاء آگاهی توده ها و اشاعه مارکسیسم-لنینیسم در سطح جنبش و نیز در اشاعه هنر و ادبیات انقلابی و اخلاق کمونیستی در سطح جامعه هر چه بهتر عمل کنیم.

از همه رفقا و هواداران می خواهیم که لیست کتابهای که در دست ترجمه دارند، به همراه کتابهایی که تاکنون ترجمه کرده و به سازمان داده اند و نیز اصل کتابهایی که فکری کنند در چهارچوب برنامه فوق قرار دارند و انتشار آنها در این مرحله از جنبش سودمند است، همراه با شرح مختصری در مورد محتوی آن کتابها برای ما ارسال دارند. توجه داشته باشید که در همه این موارد حتما "حرف اول نام خود و یک عدد دلخواه به عنوان کد به رفیق رابط بدهید. ما این کدها را در مقدمه کتابهای بعدی خواهیم آورد تا شما از رسیدن ترجمه ها و کتابهای خود مطمئن شوید. ماسعی خواهیم کرد پس از بررسی کتابهای فرستاده شده و تعیین تقدم و تاءخر آنها با توجه به نیازهای جنبش اقدام به انتشار آنها بنمائیم و بدین ترتیب از این پس انتشار آثر ترجمه شده به نام "هواداران" ضرورتی پیدانمی کند.

از کلیه دوستان و رفقای دست اندر کار ترجمه متون مارکسیستی می خواهیم که لیست متونی را که در دست ترجمه دارند همراه با کد و نمونه هایی از ترجمه آن متون را برای ما ارسال دارند. ما لیست این کتابها را به اضافه متونی که خود در دست ترجمه داریم در سطح جامعه منتشر می کنیم. تا بدین وسیله از دوباره کاری و اتلاف انرژی جلوگیری کرده باشیم.

از همه خوانندگان کتابهای سازمان می خواهیم که انتقادات و پیشنهادات خود را بخصوص در زمینه انتخاب کتابها، ترجمه و اغلاط چاپی آنها برای ما ارسال دارند.

موفقیت ما در انجام وظایفی که در قبال جنبش برعهده داریم، منوط به یاری و همکاری شماست.

انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

”مسئله يهود“

كارل ماركس

- "مسئلهٔ یهود"
- کارل مارکس .
- چاپ اول ، اردیبهشت ۱۳۵۹ .
- انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران .

فهرست

صفحه

۳۳-۹

(۱): "مسئلهٔ یهود".

۴۲-۳۵

(۲): "قابلیت یهودیان و مسیحیان برای
آزاد شدن" از دیدگاه بوئر.

مارکس " مسئله یهود " را در جواب برونو بوئر (۱) استاد الهیات خود نگاشت که در سالهای ۴۰ - ۱۸۳۶ استاد او در برلن بود و در مسئله مسیحیت و " زندگی مسیح " تبحر داشت . بوئر در ۱۸۴۱ ، بدنبال انتقادهای شدیدی که بر دولت وقت وارد آورد ، از کرسی استادی برکنار شد و آثار مهم خود را در این دوران نوشت ، از آن جمله " مسئله یهود " (۲) است که هم امروز جزو متون اساسی در جهت شناخت یهودیت و پایه های " یهود آزاری " بشمار می آید .

در سالهایی که بوئر و مارکس به مسئله یهود پرداختند ، مسیحیت مذهب رسمی دولت آلمان بود . مطابق مقررات ، یهودیان در شهرهای مرکزی در محله های مخصوص بخود محصور بودند ، و در روستاهای یهودی نشین جنوب آلمان ، مسیحیان حق سکونت نداشتند . یهودیان به اعتراض علیه این مقررات و تبعیضات برآمدند و خواستار حقوق برابر با مسیحیان شدند .

پاسخ بوئر کوتاه است : ما باید نخست خود را رها کنیم ، تا بتوانیم رهائی - بخش دیگران گردیم . مارکس توضیح می دهد که رهائی یهود در جامعه فئودال آلمان میسر نیست ، چرا که در آلمان شهروند وجود ندارد . تغییر روابط یهودی و مسیحی مستلزم تغییر جامعه فئودال به جامعه بورژوازی است که دولت سیاسی رابنیان می نهد . اما دولت سیاسی خود در تضاد با رهائی انسانی است . بعنوان مثال ، مارکس حدود این رهائی را در " اعلامیه حقوق بشر " ۱۷۹۱ و قانون اساسی ۱۷۹۳ بررسی می کند . حقوقی که بر اساس پیوند انسان با انسان نیست ، بر اساس جدائی انسان از انسان است .

حقوق بشر بورژوا در جامعه بورژوازی است . مارکس شگفت زده می پرسد :

1) : BRUNO BAUER.

2) : " DIE JUDENFREVEGE " , BRAUNCHWFIG , 1843.

چگونه آن ملتی که بتازگی از بندرسته است و در پی بنیاد اجتماع سیاسی است ، درست به هنگامی که تنهاراه نجات ملت در از خودگذشتگی قهرماناناست ، تن به حقوق و قوانینی میدهد که حقوق و قوانین انسان سودجو و خودگرا است ؟

یکی از گویاترین بحث های مارکس در " مسئله یهود " ، نکته سنجیهای او در باره دولت مذهبی است . یعنی دولتی که مذهب را پایه و اساس حکومت قرار داده است . با پیشوائی که " برگزیده خداست " ، پس مردم را در تعیین اونقشی نیست و با قوانینی که " انعکاس وحی الهی است " و نه بازتاب خواست خواستهای مردم . این ترجمه مبتنی است بر متن فرانسه " مسئله یهود " که دومین ترجمه (۱) از این نوشته در این زبان است . در ضمن ترجمه انگلیسی (۲) را نیز مدنظر داشته ایم . همین قدر یادآوری می شویم که میان ترجمه فرانسه و انگلیسی گاه تفاوت های فاحش بچشم می خورد . از آن جمله در متن انگلیسی " جامعه مدنی " همه جا به جای " جامعه بورژوازی " در فرانسه آمده است . گاهی در فرانسه و گاه در انگلیسی کلمات و حتی جملاتی هست که در دیگری نیست . هرچاکه این تفاوتها محتوای متن را تغییر داده است ، مادرپانویس تذکر داده ایم .

" انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران "

1) : K. MARX : " LA QUESTION JUIVE " ,
INTRDOCTION DE ROBERT MANDROU , NOUVELLE
TRADUCTION PAR JEAN MICHEL , PARIS , 1990 .

2) : " ON THE JUISH QUESTION " IN : THE MARX-
ENGELS READER " , EDITED BY ROBERT . C . TUCKER
SECOND EDITION . , NEW YORK , NORTON , 1978 ,
P . 16 - 26 .

یهودیان آلمان طالب رهائی اند. چه نوع رهائی می طلبند؟ رهائی مدنی و سیاسی .

برونوبوئر به آنان پاسخ می دهد : در آلمان هیچکس از نظر سیاسی رهانیست . ما خودمان آزاد نیستیم . پس چگونه می توانیم شمارا آزاد کنیم ؟ شما یهودیان خودگرائید . طالب رهائی ویژه اید ، به این عنوان که یهودی هستید . شما باید به عنوان آلمانی درجهت رهائی آلمان و بعنوان بشر درجهت رهائی بشر بکوشید . شما بایدستم کشیدگی وحقارت خاص (۱) خودرا نه بعنوان یک استثنا از قاعده بلکه به عنوان آنچه قاعده کلی راتاء نمیدمی کند ، احساس کنید .

شاید یهودیان می خواهند در موضع برابری / تبعیض مسیحی قرار گیرند اگر دولت مسیحی رابه رسمیت بشناسد ، بدان معناست که اسارت عمومی رابه رسمیت شناخته اند . پس اگر یوغ بردگی عمومی را می پسندند ، چرا یوغ خاص خود را خوش ندارند ؟ و در این صورت چرا آلمانی باید به رهائی یهودیان توجه داشته باشد ، در حالیکه یهودیان نسبت به رهائی آلمانی بی توجه اند ؟

دولت مسیحی چیزی جز امتیازات نمی شناسد . یهودی در خودمزیست یهودی بودن رادارا است . او به عنوان یهودی از حقوقی برخوردار است که مسیحیان نیستند . پس چرا خواهان حقوقی است که مسیحیان دارند و او ندارد ؟

وقتی یهودی رهائی خود را از یک دولت مسیحی می طلبد ، در ضمن از آن دولت می خواهد که از پیش داوری های مذهبی خود دست بردارد . اما او ، یهودی پیش داوری های خود را کنار می گذارد ؟ پس آیا حق دارد از دیگری بخواهد که مذهب خود را ترک کند ؟

دولت مسیحی به حکم طبیعت اش قادر نیست یهودی رارها کند . و بوثر اضافه

(۱) : در متن انگلیسی " شرمساری " آمده است .

می‌کند: اما یهودی نیز به حکم طبیعت اش نمی‌تواند رها شود. تاروژی که دولت مسیحی است، و یهودی یهودی است، نه دولت می‌تواند رهایی بخش باشد و نه یهودی می‌تواند به رهایی دست یابد.

در قبال یهودی، دولت مسیحی فقط می‌تواند به شیوهٔ دولت مسیحی رفتار کند. و از طریق انحصار طلبی اجازه بدهد که یهودی از سایر اتباع منزوی بماند. در ضمن همان ستمی را که بر بخش‌های دیگر رومی دارد، بر او نیز روا دارد، البته با شدت بیشتر، زیرا یهودی در برابر مذهب حاکم در موضع مخالفت مذهبی (۱) قرار دارد. اما یهودی هم به سهم خود نمی‌تواند در قبال دولت، رفتار دیگری جز رفتار یهودی یعنی فرد بیگانه در پیش گیرد. او در برابر ملیت واقعی، ملیت رویائی خود را پیش می‌کشد، در برابر قانون تخیلی خود را به خود حق می‌دهد که خویش را از مابقی بشریت جدا بدارد، اصولاً "در حرکت تاریخی به هیچوجه مشارکت نمی‌جوید، بای صبری چشم براه آینده‌ای می‌ماند که هیچ چیز مشترک با آینده عمومی بشر ندارد، زیرا او خود را به عنوان یکی از اعضای ملت یهود و ملت یهود را ملت برکشیدهٔ جهان می‌داند.

پس تحت چه عنوانی، شما یهودیان رهایی می‌طلبید؟ بخاطر مذهبتان؟ مذهب شما دشمن مهلک مذهب دولتی است. به عنوان شهروند؟ در آلمان شهروند وجود ندارد. به عنوان انسان؟ شما بیش از کسانی که به آنان روی آورده‌اید، انسان نیستید.

بوئر مسئلهٔ رهایی یهود را از موضع نوینی بررسی می‌کند. پس از نقد مواضع و راه حل‌های قدیمی، می‌پرسد: طبیعت آن یهودی که باید رها شود چیست؟ و طبیعت دولتی که باید رهایی بخشد کدام است؟ این پرسش را با انتقاد از مذهب یهود پاسخ می‌دهد، مخالفت مذهبی میان مذهب مسیح و مذهب یهود را تحلیل می‌کند و به بیان ماهیت دولت مسیحی برمی‌آید، و همهٔ این مسائل را با شهامت، روشنی، ظرافت و تعمق و بازبانی به همان اندازه دقیق که محکم و قاطع، شرح می‌دهد.

بوئر مسئلهٔ یهود را چگونه طرح می‌کند و به کدام نتیجه می‌رسد؟ بیان هر مسئلهٔ راه حل آن است. نقد مسئلهٔ یهود پاسخ به مسئلهٔ یهود است، و این است خلاصه

(۱): در متن انگلیسی واژه‌ی "مذهبی" حذف شده است.

آن :

ما باید نخست خود را رها کنیم ، پیش از آنکه دیگران را رهایی بخشیم .
 سرسخت ترین شکل مخالفت میان مسیحی و یهود ، مخالفت مذهبی است . چگونه
 می توان این مخالفت را از میان برد ؟ از طریق ناممکن ساختن آن . چگونه می توان
 مخالفت مذهبی را ناممکن ساخت ؟ از طریق الغای مذهب . هنگامی که یهودی
 و مسیحی بتوانند مذهب خود را فقط به عنوان مدارج توسعه روح انسانی تلقی کنند ،
 پوستهای مار را بیاری خود مار یعنی خود انسان کننده اند . پس دیگر در موضع مخالفت
 مخالفت مذهبی نخواهند بود ، بلکه در یک رابطه کاملا " انتقادی ، علمی و انسانی
 قرار خواهند گرفت . علم مؤسس وحدت آنان خواهد بود ، و مخالفت های علمی راه
 حل خود را در علم خواهند یافت .

یهودی آلمانی خویشتن را در تعارض با عدم آزادی سیاسی بطور کلی و مسیحیت
 رسمی دولت می باید . لیکن از دیدگاه بوئر مسئله یهود دارای مفهومی است کلی
 و مستقل از شرایط خاص آلمان . یعنی مسئله رابطه مذهب است با دولت ، مسئله
 تضاد میان پیش دآوری های مذهبی و رهایی سیاسی است . رهایی از مذهب : این
 است شرط رهایی . چه برای یهودی که خواستار رهایی سیاسی است و چه برای
 دولتی که باید رهایی بخش باشد .

" می گویند : بسیار خوب . یهودی هم همین را می گوید : یهودی نمی تواند آزاد
 شود زیرا که یهودی است ، دارای اصول اخلاقی متعالی و جهانشمول است ، اما
 یهودی باید به صف شهروندان به پیوندد . با اینکه یهودی است - یهودی باقی
 بماند . به عبارت دیگر طبیعت محدود و یهودی اوست که همواره و در آخر امر
 بر تکالیف انسانی و سیاسی او غلبه می کند ، پیش دآوری او هنوز برجاست ، هر چند
 طبیعت اش انباشته از اصول کلی است ، و در این صورت همین طبیعت همه چیز دیگر
 را فرا خواهد گرفت " .

" صرفا " به صورت مغالطه و ظاهری است که یهودی قادر است در زندگی سیاسی
 یهودی باقی بماند . ظواهر جای اصول را خواهد گرفت و موفق هم خواهد شد . به
 بیان دیگر زندگی یهودی در درون دولت فقط جنبه ظاهری خواهد داشت و موقتا "
 مستثنی از اصل و قاعده خواهد بود " .

حال ببینیم بوئر رسالت دولت را چگونه تعیین می کند :

"کشور فرانسه اخیراً دربارهٔ مسئلهٔ یهود (همچنانکه دربارهٔ سایر مسائل واز انقلاب ژوئیه تاکنون) منظرهٔ یک زندگی آزاد را ارائه می دهد لیکن همان آزادی را در قانون خود منحل می کند و به آن صورت ظاهر صرف می بخشد، از طرف دیگر با اعمال خود قانون آزادی را طرد می کند." (۱)

"هنوز در فرانسه آزادی عمومی به صورت قانون در نیامده و مسئلهٔ یهود نیز حل نشده. زیرا آزادی های عمومی - به مفهوم برابری همهٔ شهروندان گشته، زندگی ای که زیر سلطه و تجزیه امتیازات مذهبی قرار گرفته است، زیرا آزادی قانونی انعکاس اسارت زندگی در قانون است، و مجبوری کند تصویب تقسیم شهروندان را که ذاتاً آزاد هستند: ستم دیدگان و ستمگران. (بوئر مسئلهٔ یهود، ص ۶۵) پس چه وقت مسئلهٔ یهود در فرانسه حل خواهد شد؟

"یهودی هنگامی که دیگر حقیقتاً یهودی نیست، که شریعتش او را از انجام وظایف نسبت به دولت، نسبت به دیگر شهروندان و همچنین از حضور در مجلس شورای در روزهای شباط و مشارکت در بحث عمومی باز ندارد. (۲) همچنین باید هر گونه امتیاز مذهبی لغو شود و انحصار مذهب حاکم از میان برود. اگر هم گروهی یا حتی اکثریت مردم هنوز معتقد به ادای تکالیف مذهبی باشند، ادای این تکالیف باید جزو امور مطلقاً خصوصی افراد تلقی شود." (بوئر، مسئلهٔ یهود، ص ۶۴)

"مذهب زمانی برمی افتد، که مذهب ممتاز برافتد. اگر از مذهب قدرت انحصار راسب کنید، مذهب دیگر نخواهد بود." (بوئر، مسئلهٔ یهود، ص ۶۶). برای مثال، چون در طرح قانونی فرانسه قرار شد ذکر از روز یکشنبه "نرود، آقای مارتن دونور (۳) این طرح را به منزلهٔ اعلام الغای مسیحیت تعبیر نمود."

همین طور اگر اعلام دارند (و این حق کاملاً محفوظ است) که مذهب نمی تواند برای یهودی اجباریاً فریند، مثل اینکه گفته باشند کار مذهب یهود تمام است. پس بوئر خواستار است که یهودی از یکطرف مذهب یهود را طرد کند و خلاصه

1) : DIE FÄHIGKEIT DER HEUTIGEN JUDEN UND CHRISTEN FREI SU WERDEN, P. 59

(یادداشت از مارکس)

۲) : در ترجمه انگلیسی به جای این جمله آمده است : " از ادای تکالیف در برابر دولت و شهروندان باز ندارد."

دست از مذهب بشوید ، نارهایی مدنی خود را بدست آرد . از طرف دیگر به عنوان نتیجهٔ منطقی ، ابطال سیاسی مذهب را ابطال خود مذهب می داند . دولتی که مذهب را پیش فرض قرار می دهد هنوز دولت حقیقی و واقعی نیست .

" البته داشتن نمایندگی مذهب به دولت تضمین می بخشد . اما به کدام دولت ؟ به چه نوع دولت ؟ "

اینجاست که می بینیم بوئر مسئلهٔ یهود را فقط از یک جنبهٔ آن بررسی می کند . به هیچوجه کافی نیست که بپرسیم : چه کسی باید رهائی ببخشد ؟ چه کسی باید رهائی بخشد ؟ در این نقد باید سؤال سومی مطرح گردد . منظور چه نوع رهائی است ؟ شرایط اساسی رهائی مطلوب چیست ؟ نقد رهائی سیاسی چیزی جز نقد نهائی مسئلهٔ یهود نیست و راه حل حقیقی آن در مسئلهٔ عمومی عصر است .

از آنجاکه بوئر مسئله را در این حد بررسی نمی کند ، در چار تناقضات می گردد ؛ شرایطی که وضع می کند در نهاد رهائی سیاسی نیست ، سئوالاتی که به میان می کشد ، در رابطه با مسئله ای که طرح می کند نیست . بوئر دربارهٔ مخالفان رهائی یهود می گوید :

" تنها خطای آنان این بود که تصور می کردند ، دولت مسیحی تنها دولت حقیقی است ، و آن انتقادی که بر مذهب یهود وارد است ، بر آن وارد نیست . " (همانجا) . خطای بوئر در اینجا این است که او فقط از دولت مسیحی انتقاد می کند و نه از خود دولت . و نیز رابطهٔ رهائی سیاسی را با رهائی انسانی بررسی نمی کند . در نتیجه شرایطی وضع می کند که قابل توجه نیست ، مگر از این نظر که بوئر رهائی سیاسی را با رهائی عمومی بشر خلط می کند . اگر بوئر از یهودیان می پرسد : آیا شما از نظرگاه خودتان حق دارید رهائی سیاسی طلب کنید ؟ ما عکس این سؤال را می کنیم : آیا خود نظرگاه سیاسی حق دارد از یهودی ابطال مذهب یهود و از بشر ابطال همهٔ مذاهب را بخواهد ؟

مسئلهٔ یهود در ارتباط با کشوری که یهودی در آن زندگی می کند ، متفاوت است . در آلمان که دولت سیاسی و اصولاً " دولت به مفهوم دولت وجود ندارد ، مسئلهٔ یهودیک مسئلهٔ الهی محض است ، یهودی در موضع مخالفت مذهبی با دولت قرار می گیرد ، زیرا دولت مسیحیت را بنیاد و پایهٔ خود قرار داده است . این دولت " خیره " در حکمت الهی است . پس انتقاد هم دارای دوله است : انتقاد به

حکمت الهی مسیحیت و انتقاد به حکمت الهی یهودیت . و در هر دو حال ما در عین حال که در قلمرو نقد هستیم ، از چهارچوب حکمت الهی خارج نمی شویم . در فرانسه که دولت مشروطه است ، مسئلهٔ یهود مسئلهٔ قانون است . یعنی مسئلهٔ عدم تکامل رهائی سیاسی است . (تاء کیداز مارکس است) . از آنجا که در فرانسه یک مذهب " ظاهری " دولتی ، به شکل ناقص و متناقض و حقیقی است . که یک مذهب اکثریت وجود دارد ، موقعیت یهودی در قبال دولت مخالفتی است " به ظاهر " مذهبی و ربانی .

تنها در دولتهای آزاد آمریکا شمالی و یا حداقل در برخی از این دولتهاست که مسئلهٔ یهود جنبهٔ الهی خود را از دست می دهد و حقیقتاً " جنبهٔ غیر مذهبی می یابد . فقط در کشورهای که توسعه دولت تکامل یافته ، رابطهٔ یهود و به طور کلی رابطه بشر مذهبی با دولت سیاسی و بالنتیجه رابطه مذهب با دولت ، باهمهٔ خصوصیات و عبرانی خود جلوه گرمی شود . به محض اینکه دولت جنبهٔ الهی خود را در قبال مذهب از دست داد ، جنبهٔ سیاسی به خود گرفت و حقیقتاً " به عنوان دولت رفتار نمود ، نقداً این رابطه هم خصلت الهی خود را از دست می دهد و تبدیل می شود به نقد دولت سیاسی . در این مرحله که مسئله عاری از خصلت الهی است نقد بوترهم از خصلت نقد عاری است : " در ایالات متحده نه مذهب دولتی وجود ندارد نه مذهبی به عنوان مذهب اکثریت شناخته شده است و نه برتری کیشی به کیش دیگر موجود است ، و دولت باهمه مذاهب بیگانه است . (۱) حتی در برخی از ایالات آمریکا شمالی " قانون اساسی ، اعتقادات مذهبی و انجام مراسم یک کیش خاص را به عنوان حقوق (۲) سیاسی تحمیل نمی کند " . (۳) با این حال در " آمریکا اعتقاد بر این است که یک فرد غیر مذهبی نمی تواند فرد شرافتمندی باشد " (۴) آمریکا همچنانکه " بومون " ، " توکویل " و " هامیلتون " انگلیسی همصدا تاء بید کرده اند ، سرزمین امتیازات مذهبی است . لیکن الگوی ما آمریکانیست .

1) : MARIE OU L, ESCLAVAGE AUX ETATS - UNIS , PAR G. DE BEAUMONT, PARIS. 1835.

(یادداشت از مارکس است)

- (۲) : در متن فرانسه به جای حقوق لفظ " امتیازات " آمده است .
 (۳) : همان ماء خذ ، ص ، ۲۲۵ (به فرانسه در متن اصلی) .
 (۴) : همان ماء خذ ، ص ، ۲۱۴ ، (به فرانسه در متن اصلی) .

مسئلهٔ ما این است: درجه رابطه ای است که رهائی سیاسی کامل رویاروی مذهب قرار می گیرد؟ اگر در کشورهای که به رهائی سیاسی رسیده اند، ماهنوزنه تنها شاهد "وجود"، بلکه "وجود تازه و سرسخت" مذهب هستیم، به این معناست که وجود مذهب بهیچوجه در تضاد با تکامل دولت نیست. اما چون وجود مذهب نشان وجود کمبود است، باید سرچشمهٔ این کمبود را در ذات دولت جستجو نمود. مادر مذهب، نه اساس، بلکه پدیدهٔ محدودیت غیرمذهبی رامی بینیم. از این روست که ما اشکالات مذهبی شهروندان آزاد را از طریق اشکالات غیرمذهبی آنان بیان می کنیم. ما بهیچوجه مدعی نیستیم که شهروندان به محض درهم شکستن موانع غیرمذهبی باید محدودیت های مذهبی خود را کنار بگذارند. ما مسائل غیرمذهبی را به مسائل الهی تبدیل نمی کنیم، بلکه مسائل الهی را به مسائل غیرمذهبی تبدیل می کنیم. پس از این همه سال که تاریخ مسائل را با خرافات حل کرده است، ما خرافات را با تاریخ حل می کنیم. مسئله رابطه میان رهائی سیاسی و مذهب - برای ما - مسئله رابطه میان رهائی سیاسی و رهائی بشری است.

ما با انتقاد از دولت سیاسی است که از ضعف مذهبی دولت انتقاد می کنیم. صرف نظر از ضعف های مذهبی در ساختمان دولت غیرمذهبی، ما به تضاد میان دولت و یک مذهب مشخص - مثلاً "یهودیت - جنبهٔ انسانی می بخشیم: از طریق تبدیل این تضاد به تضاد میان دولت و عناصر غیرمذهبی مشخص و از طریق تبدیل تضاد میان دولت و مذهب به طور کلی به تضاد میان دولت و پیش فرض های کلی.

رهائی سیاسی یهودی، مسیحی، و انسان مذهبی - در یک کلمه - عبارت است از رهائی دولت از یهودیت، از مسیحیت، و به طور کلی از مذهب. دولت در چهارچوب خاص خود، در ماهیت خاص خود، هنگامی از مذهب رهائی می شود که خود را از مذهب دولتی رها کند، یعنی هیچ مذهبی را به رسمیت نشناسد و خود را فقط و فقط به عنوان دولت تثبیت کند. رها شدن سیاسی از مذهب به مفهوم رهائی مطلق و کامل از مذهب نیست. زیرا رهائی سیاسی شیوهٔ مطلق و کامل رهائی بشر نمی باشد.

حدود رهائی سیاسی رامی توان بی درنگ از این نکته دریافت.

دولت می تواند از بندگی رها شود بی آنکه انسان از بند رها شود، دولت می تواند دولت آزاد باشد بی آنکه انسان، انسان آزاد باشد. بوئر خود بطور ضمنی این امر رامی پذیرد: "باید هرگونه امتیاز مذهبی را از میان برداشت. همچنین انحصار هر

مذهب رسمی را از بین برد. واگر برخی ویا حتی اکثریت مردم معتقد به ادای تکالیف مذهبی باشند، باید ادای این تکالیف به مردم به عنوان یک امر کاملاً "خصوصی" واگذار گردد.

پس دولت می تواند از مذهب رها شود، حتی اگر اکثریت بزرگ دارای اعتقادات مذهبی باشند. زیرا در این صورت مذهبی بودن اکثریت جزو مقولات فردی است. لیکن در رابطه با مذهب، رویهٔ دولت، خاصه دولت آزاد، چیزی جز رویهٔ مردمی که دولت را می سازند، نیست. در نتیجه از طریق دولت، از طریق سیاسی است که انسان خود را از بندگی می رها کند. از بندگی که در تضاد انتزاعی و نسبی با دولت عبور می کند. به علاوه همراه بارهائی سیاسی از یک بیراهه و از طریق یک واسطه اجباری است که انسان خود را رها می کند. و بالاخره هنگامی که انسان خود را با واسطه دولت، لا مذهب اعلام می دارد، یعنی دولت را لا مذهب اعلام می کند، هنوز در محدودیت های مذهبی بصری برد. پس مذهب به رسمیت شناختن انسان از یک بیراهه و با یک واسطه است. دولت واسطه ایست میان انسان و آزادی انسان همانطور که مسیح واسطه ایست که انسان همه مقدسات و محدودیت های مذهبی خود را با رومی کند، دولت نیز واسطه ایست که انسان همه نامقدسات و محدودیت های انسانی خود را به او با رومی کند.

ارتقاء سیاسی بشر بر فراز مذهب بطور کلی با همه زیانها و مزایای ارتقاء سیاسی همراه است. مثلاً "دولت به عنوان دولت، مالکیت خصوصی را وقتی از بین میبرد، که بشر از نظر سیاسی اعلام دارد که حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در رابطه با پرداخت مالیات (CENS - مالیات رأی گیری) نیست. همچنانکه در بسیاری از ایالات آمریکا اینکار را کرده اند. هامیلتون با دقت خاصی به تعبیر این نظرگاه سیاسی برمی آید: "توده های بزرگ بر مالکین و ثروت های مالی پیروز شدند". آیا هنگامی که ندار، قانونگذار دارا می شود، مالکیت خصوصی به صورت آرمانی الفان شده است؟ مالیات رأی (۱) آخرین شکل سیاسی مالکیت خصوصی است.

با این حال الفای سیاسی مالکیت خصوصی، نه تنها مالکیت خصوصی را از بین نمی برد، بلکه آن را پیش فرض خود قرار می دهد. دولت به شیوهٔ خودش امتیازات مبتنی بر اصل و نسب، مقام اجتماعی، تعلیم و تربیت و اشتغال خصوصی را حذف

1) : LE CENS.

می کند ، و مقرری دارد که اصل و نسب ، مقام اجتماعی و اشتغال خصوصی ، تمایزات غیرسیاسی است: زمانی که بدون در نظر داشتن این تمایزات اعلام می دارد هر یک از افراد مردم به صورت مساوی در حاکمیت مردمی سهیم اند ، زمانی که با همهٔ عناصر سازندهٔ زندگی عمومی از دیدگاه دولت رفتاری کند . دولت ، مالکیت خصوصی تعلیم و تربیت و اشتغال خصوصی را لغو نمی کند ، بلکه به آنها اجازه می دهد که طبیعت خاص خود را روکنند . دولت نه تنها این تفاوت های ساختگی را از میان نمی برد ، بلکه به دولت سیاسی بودن خود آگاه است ، و در تعارض با این عناصر است که عمومیت خود را عرضه می دارد . هگل به شیوهٔ کاملاً " درستی رابطه دولت سیاسی با مذهب را تضمین می کند و می گوید : " برای اینکه دولت به عنوان یک واقعیت آگاه و اخلاقی ذهن بنا شود ، باید از صورت قدرت و ایمان متمایز گردد اما این تمایز تا آنجا ظاهری شود که عنصر کلیسایی هم به این جدائی دست یابد . تنها از این طریق است که دولت می تواند از ورای فرقه های کلیساها خاص ، به کلیت تفکرو اساس شکل خود دست یابد و به آن عمومیت (۱) و موجودیت بخشد " . (۲) درست است ، فقط از نظر/از این عناصر خاص است که دولت به عنوان یک کلیت خود را می سازد . دولت سیاسی کمال یافته - در ماهیت خود - عبارت است از : زندگی نوعی بشر در مقابله با زندگی مادی او . در جامعه مدنی ، همه این پیش فرض های زندگی خود پرست ، خارج از حوزهٔ دولت و به عنوان متعلقات جامعهٔ بورژوازی ، به حیات خود ادامه می دهند . آنجا که دولت سیاسی به شکوفائی واقعی خود دست می یابد انسان نه تنها در اندیشه ، بلکه در وجودان ، در واقعیت ، و در زندگی وجود دوگانه می یابد ، یعنی آسمانی و زمینی . یکی وجود در زندگی اجتماعی که در آن انسان خود را به عنوان موجود اجتماعی می شناسد ، و دیگر در جامعه مدنی که در آن به عنوان فرد خصوصی عمل می کند ، سایر انسان ها را به دیده وسیله صرف می نگرد ، خود او تا حد وسیله تنزل می یابد ، و باز آنچه دست قدرت های بیگانه می گردد . دولت سیاسی در برابر جامعهٔ مدنی به همان میزان ذهن گراست که آسمان در قبال زمین ؛ به همان شکل در برابر آن قرار می گیرد ، و به همان شیوه بر آن چیره می شود که مذهب بر جهان کفر . دولت الزاما " این جامعه را همواره به رسمیت می شناسد ، از نو

(۱) : در متن فرانسه به جای " عمومیت " واژه ی " آنها " آمده است .

2) : HEGEL : " RECHTS PHILOSOPHIE " , 2^e EDITION , P. 346

استقراری بخشد، و سرانجام خود را تحت سلطه آن قرار می دهد. در جامعه مدنی انسان در آنی ترین واقعیت خود، موجودی است کافر، و آنجاکه خدا و سایرین، وی را به دیده یک فرد حقیقی می نگرند، او یک پدیده غیر اصیل (۱) است. بر عکس در درون دولت که انسان به مثابه موجود نوعی تلقی می شود، انسان عضو خیالی یک حاکمیت خیالی است. یعنی: تهی از زندگی واقعی و فردی و سرشار از کلیت غیر واقعی.

تعارضی که بشر معتقد به مذهب خاص را، رو در روی خود به عنوان شهروند، و رو در روی سایر شهروندان عضو اجتماع قرار می دهد، بازمی گردد به جدائی دنیوی میان دولت سیاسی و جامعه مدنی. برای بشری که بورژوا تلقی می شود " زندگی در درون دولت یا ظاهری است و یا استثنائی است گریزان از ذات و از قاعده ". (۲) راست است که زندگی سیاسی، مشارکت بورژوا همانند مشارکت یهود، فقط نوعی مغالطه است، همچنانکه شهروندی در آن دولت از طریق مغالطه یهود یا بورژوا برجاست. اما این مغالطه فردی نیست، بلکه مغالطه خود دولت سیاسی است.

تفاوت میان بشر مذهبی و شهروند، همان تفاوت میان بازرگان و شهروند است، میان روزمرزد و شهروند است، میان مالک و شهروند است. تضاد میان بشر مذهبی با بشر سیاسی همان تضاد میان شهروند و جامعه بورژوازی است، تضادی است که عضو جامعه بورژوازی با جامعه سیاسی توتالی (۳) دارد.

این مخالفت غیر دینی که سرانجام مسئله یهودیه آن منجر می شود، یعنی رابطه میان دولت سیاسی و پیش فرضهای آن خواه عناصر مادی مانند مالکیت خصوصی، و یا عناصر معنوی مانند فرهنگ، مذهب، تعارض میان نفع عام و نفع خاص، جدائی میان دولت سیاسی و جامعه بورژوازی، تمام این تعارضات غیر مذهبی را بویتر ناگفته برجای می گذارد، در حالیکه بحث جدلی خود را علیه مظاهر مذهبی این تعارضات به کار می برد. " دقیقاً " اساس جامعه بورژوازی است که تا مین کننده هستی مدنی و ضامن ضرورت آن است. همین اساس است که وجود جامعه را دائماً

(۱): در متن انگلیسی " واهی " به جای " غیر اصیل " آمده است.

(۲): این جمله در متن اصلی مارکس به فرانسه است.

(۳): در متن مارکس اصطلاح " پوست شیر " را به کار برده است.

در معرض خطرات گوناگون قرار می دهد ، و آمیزش مداوم متغیر فقر و ثروت ، فلاکت و آبادانی و در یک کلمه ، تغییر را ایجاد می کند " . (بوئر ، ص ۸) .
همهٔ فصل " جامعهٔ بورژوازی " بوئر رامی توان بدین روال قیاس کرد ،
فصلی که بر اساس اصول بنیادی فلسفهٔ حقوق هگل بنا شده است . یعنی جامعهٔ
بورژوازی در تعارض خود با دولت سیاسی ضرورت شناخته شده ، زیرا که دولت سیاسی
خود ضروری شناخته شده .

رهائی سیاسی مسلما " بنای پیشرفت بزرگی است ، البته آخرین شکل رهائی
انسانی نیست ، لیکن آخرین شکل رهائی انسان در نظام جهانی کنونی است . درست
توجه کنیم : در اینجا ما از رهائی واقعی یعنی از رهائی عملی سخن می گوئیم .
از نظر سیاسی ، انسان هنگامی خود را از مذهب رهائی می بخشد ، که مذهب را از
قلمرو حقوق عمومی به قلمرو حقوق خصوصی پرتاب کند . در این صورت مذهب دیگر
روح دولت نیست . دولتی که انسان هنوز در درون آن به شیوهٔ خاص خود و در دایره
محدود ، در قلمرو مشخص و مشترکا " با دیگران به مثابهٔ موجود نوعی رفتار می کند ،
مذهب به روح جامعهٔ بورژوازی بدل گشته و به قلمرو خودگرائی و به پیکار همگان علیه
همگان پیوسته است . مذهب دیگر ذات اجتماع نیست ، بلکه ذات تمایز است . مذهب
به اصل خود رجعت کرده است : یعنی بیان کنندهٔ جدائی انسان از اجتماع ، از
خودش و از سایر انسان ها شده است . مذهب دیگر اثبات تجریدی مسئله ای پوچ ،
هوسی شخصی و تجلی خود سری نیست . هم اکنون در آمریکای شمالی ، پراکندگی
بیش از اندازهٔ مذهب ، به آن ، از نظر صورت ظاهری ، جنبهٔ امری کاملا " فردی
داده است . یعنی مذهب را در شمار منافع خصوصی در آورده و مطلقا " از جامعه طرد
کرده است . لیکن حدود رهائی سیاسی نباید توهم انگیز باشد . تجزیه انسان به
انسان عمومی و انسان خصوصی ، انتقال مذهب از دولت به جامعهٔ بورژوازی ، همه
اینها مرحله ای بیش نیست ، اما مرحلهٔ ۶ به انجام رسیدن رهائی سیاسی است که
مذهبی بودن انسان رانه لغو می کند و نه در پی چنین مقصودی است .

تجزیهٔ ۶ انسان به یهود و شهروند ، به مسیحی و شهروند ، به انسان مذهبی
و شهروند ، این تجزیه برای نظام سیاسی و یانفی اجتناب ، از رهائی سیاسی نیست ؛
بلکه عین رهائی سیاسی است . البته در دورانی که دولت سیاسی به ناگه از بطن
جامعهٔ بورژوازی بر می خیزد ، به هنگامی که خود رهائی فردی انسان می رود تا

به صورت خود - رهائی فردی سیاسی تکامل یابد ، دولت در اینحال می تواند و باید به الغای مذهب و حتی به انهدام مذهب برآید ، اما همانطور که به الغای مالکیت خصوصی و حداکثر به مصادرهٔ اموال ، وضع مالیات تصاعدی و قطع زندگی از طریق گیوتین برمی آید . وقتی دولت نسبت به خود آگاهی کافی یافت ، زندگی سیاسی می کوشد تا شرایط اولیه خود (جامعهٔ بورژوازی و عناصر متشکلهٔ آن) را خفه کند و خود به صورت زندگی نوعی واقعی و مطلق بشر نمودار گردد . دست یافتن به این هدف میسر نیست مگر اینکه زندگی سیاسی در تضاد شدید با شرایط وجودی خودش قرار گیرد و اعلام انقلاب مداوم کند . بدینسان درام سیاسی الزاما " با احیای مذهب ، مالکیت خصوصی و همهٔ عوامل جامعهٔ بورژوازی پایان می گیرد . همچنانکه جنگ با صلح به اتمام می رسد .

به علاوه دولت مسیحی کمال یافته ، آن دولت به اصطلاح مسیحی نیست که مسیحیت را به عنوان بنیاد خود و به عنوان مذهب دولتی می شناسد و با نتیجه در قبال سایر مذاهب رویه انحصاری در پیش می گیرد . برعکس دولت متحد ، دولت دمکراتیک است ، دولتی است که مذهب را به میان سایر عناصر جامعهٔ بورژوازی تبعیدی کند ، دولتی که هنوز دین پرور است ، معتقد به اصول مسیحیت است ، دولتی است که هنوز جرات ندارد خود را به عنوان دولت اعلام کند ، دولتی است که هنوز قادر نیست در واقعیت خویش ، و به شکل دنیوی و انسانی ، پایه های انسانی را که مسیحیت جلوهٔ متعالی آنست ، بیان کند . دولت به اصطلاح مسیحی دولت غیر موجود است و بس ، زیرا فقط باطن انسانی مسیحیت است و نه خود مسیحیت که می تواند به صورت خلاقیت حقیقتا " انسانی تجلی یابد .

دولت به اصطلاح مسیحی ، نفی مسیحی دولت است و نه تحقق سیاسی مسیحیت . دولتی است که هنوز به مسیحیت به عنوان مذهب رسمی معتقد است و نه به عنوان شکل سیاسی دولت . (۱) و رویه اش در قبال دولت مذهبی است . به عبارت دیگر ، چنین دولتی تحقق واقعی باطن انسانی مذهب نیست . زیرا اعاده اش هنوز به جنبهٔ غیر واقعی و شکل تخیلی این هسته انسانی است . دولت به اصطلاح مسیحی ، دولت ناقص است ، و مذهب مسیح به منزلهٔ مکمل و تطهیر کنندهٔ آنست .

(۱) : در ترجمهٔ فرانسه واژه ی " دولت " آمده است به جای " شکل سیاسی "

مذهب الزاما " وسیله ای بیش نیست و دولت ، دولت تزویراست . در اینجاده تفاوت عمده نهفته است : یادولت کامل (۱) به خاطر نقصی که در طبیعت عمومی اش است ، مذهب راجز و شرایط خود به شمار می آورد ، و یادولت ناقص به خاطر عیب ماهوی که در هستی ویژه^۱ اوست ، یعنی به عنوان دولت ناقص ، مذهب را اساس خود اعلام میدارد . در این مورد ، مذهب بدل می شود به سیاست ناقص ، و در مورد قبلی ، خود ناقص ، یعنی سیاست ناقص به شکل مذهب جلوه گرمی شود . دولت به اصطلاح مسیحی نیازمند مذهب است ، تا بتواند خود را به عنوان دولت تکمیل کند . اما دولت دموکراتیک یادولت واقعی برای تکامل سیاسی خود نیازمند مذهب نیست . برعکس اومی تواند از مذهب صرف نظر کند ، زیرا باطن انسانی مذهب در او به حالت الحاد متجلی است . اما رفتار دولت به اصطلاح مسیحی در قبال مذهب ، سیاسی و در قبال سیاست ، مذهبی است . پس اگر اشکال سیاسی را تا حد نمودهای صرف تنزل می دهد ، مذهب را نیز تا حدیک نمود صرف به انحطاط می کشاند .

برای روشن شدن این تعارض ، ما به بررسی نظریه^۲ درباره^۳ ساختمان دولت مسیحی می پردازیم . ساختمانی که نتیجه^۴ تحقیقات او درباره^۵ دولت مسیحی آلمان است .

بوئر می گوید : " به تازگی برای نشان دادن عدم امکان و یا عدم وجود دولت مسیحی ، به کرات به آیاتی از انجیل ارجاع می دهند تا ثابت کنند که دولت ، نه با آن آیات در تطابق است و نه می تواند تطابق داشته باشد ، مگر به قصد متلاشی کردن خود " .

" اما این مسئله به آسانی قابل حل نیست . خواست این آیات چیست ؟ ترک دنیا به حکم ماوراء الطبیعه ، سرسپردن به قدرت وحی ، روی گردانیدن از دولت و انقراض شرایط کفر . همه اینها را دولت مسیحی می خواهد و تحقق می بخشد . دولت مسیحی روح انجیل را در خود تلفیق کرده است ، اگر هم در بازنتاب آن ، همه کلمات انجیل را به کار نمی گیرد ، از این روست که این روح را در اشکال سیاسی بیان می کند ، اشکالی که از نظام سیاسی این جهان به عاریت گرفته است . اما همین اشکال در تجدید حیات مذهبی خود - که الزاما^۶ متحمل می شوند - به نمودهای صرف تبدیل می گردند . پس انسان از دولت دور می شود و از این طریق بنیادهای سیاسی را تحقق

(۱) : واژه^۷ " کامل " در متن فرانسه نیست .

وتکامل می بخشد". (بوئر ، ص ۵۵) .

بوئر در ادامه بحث خود توضیح می دهد: " اعضای دولت مسیحی ، دیگر قادر به تأسیس ملتی که به ارادهٔ خود منگی باشد ، نیستند . هستی واقعی مردم در پیشوائی است که از او پیروی می کنند . لیکن این پیشوا ، دراصل و درماهیت با آنان بیگانه است . زیرا از جانب خدا بر آنان تحمیل شده و مردم در تعیین اونقشی نداشتند اوبیانگراین واقعیت است که ، قوانین این مردم متعلق به خودشان نیست ، زیرا حاصل کار مردم نیست ، بلکه وحی مستقیم است . این پیشوای عالی (۱) در رابطه با مردم واقعی ، با توده ها ، محتاج به واسطه های صاحب امتیاز است . و این توده ها خود به گروه های متمایز متعدد تجزیه می شوند . گروههایی که به تصادف متشکل و مشخص شده اند ، تمایزشان در اختلاف منافع ، در علائق ویژه (۲) و در پیش داوریهای خاص است ، (۳) و به عنوان امتیاز اجازه دارند که از یکدیگر انزوا گزینند " . (بوئر ص ۵۶) .

اما بوئر خودش می گوید: " اگر قرار است سیاست جزو مذهب نباشد دیگر نیازی به " سیاست " بودن ندارد . همچنانکه اگر قرار است جلادادن دیگ مطبخ به مثابه عمل مذهبی تلقی گردد ، دیگر نمی تواند از مقوله امور خانه داری باشد " . (بوئر ، ص ۱۰۸) . در دولت آلمان مسیحی ، مذهب یک " امر اقتصادی " است ، همچنانکه هر " امر اقتصادی " مذهبی است .

جدا کردن " روح انجیل " از " کلام انجیل " یک عمل غیر مذهبی است . دولتی که انجیل را با کلام سیاسی بیان می کند ، یعنی در کلامی جدا از کلام روح القدس ، مرتکب کفر می شود: اگر نه از دیدگاه افراد ، دست کم از دیدگاه مذهبی خودش . با دولتی که تورات را قانون خود اعلام می دارد و مسیحیت را به مثابه منشور خود می داند ، باید با کلام مقدس به معارضه برخاست . زیرا کتاب مقدس ، مقدس است حتی در کلمات خود . این دولت مانند " زباله های انسانی " که بر آنها استوار است در وجدان خود دچار تضاد است دردناک ، که از نظر مذهبی لا علاج است . مثلاً: وقتی دولت را به آن آیات انجیل ارجاع می دهیم که نه با آنها سازگار است و نه

(۱) : در ترجمهٔ فرانسه واژه ی " عالی " دیده نمی شود .

(۲) : در انگلیسی واژه ی " ویژه " ترجمه نشده .

(۳) : در انگلیسی به جای " خاص " ، " مشخص " ترجمه شده .

می تواند سازگار باشد ، مگر اینکه خود را در معرض انحلال کامل قرار دهد . اما چرا این دولت نمی خواهد خود را کاملاً " منحل کند ؟ زیرا دولت رسمی مسیحی ، در مقابل وجدان خود دارای تکالیفی است که تحقق بخشیدن به آن غیر ممکن است ، وقادر نیست واقعتاً هستی خود را تائید کند ، مگر اینکه به خودش دروغ بگوید . از این روست که هستی خود را همواره به دیده تردید می نگرد ، به دیده موضوعی نامطمئن و بحث انگیز . بنابراین " انتقاد " می تواند دولتی را که اساس خود را بر انجیل نهاده به مرز آشفتنگی مطلق وجدان بکشانند . تاجائی که دولت قادر به تشخیص موهوم بودن و یا واقعی بودن خود نباشد ، رسوائی هدفهای کفر آمیزش که از مذهب به معنای پوشش استفاده می کرد ، در تعارض لاینحل با شرافت وجدان مذهبی اش ، که مذهب را هدف جهان می خواست ، قرار گیرد . این دولت نمی تواند خود را از عذاب درون نجات دهد ، مگر اینکه به صورت ماء موراجرای احکام کلیسای کاتولیک درآید . در مقابل این کلیسا که اعلام می کند ، قدرت عرفی باید کاملاً " تحت فرمان خودش باشد ، دولت همچنانکه قدرت عرفی که مدعی حکومت بر روح مذهبی است ، عاری از قدرت است . در دولت به اصطلاح مسیحی ، معیار ارزش انسان نیست ، / ز خود بیگانگی انسان است ، تنها انسانی که به حساب می آید حکمران است که بالاخص متفاوت از سایر انسان هاست و به علاوه وجودی است مذهبی که پیوندش مستقیم با خدا و ملکوت است . روابطی که در اینجا حاکم است ، همان روابط بر اساس ایمان است و روح مذهبی هنوز دنیوی نشده است .

اما روح مذهبی نمی تواند حقیقتاً " دنیوی شود ، مگر روح مذهبی چیز دیگری هم به جز شکل غیر دنیوی یک مرحله از توسعه روح انسانی هست ؟ روح مذهبی قادر به تحقق یافتن نیست ، مگر آنکه میزان تحول روح انسانی که روحیه مذهبی تجلی آن است ، به شکل دنیوی خود ظاهر و متشکل شود . و این چیزی است که در دولت دمکراتیک تحقق می یابد . آنچه دولت را بنیان می دهد ، مسیحیت نیست ، بلکه اصول انسانی مسیحیت است و مذهب به عنوان وجدان آرمانی و غیر دنیوی اعضای آن باقی می ماند . زیرا مذهب شکل آرمانی درجه تحول انسانی است که در این دولت به دست آمده است .

اعضای دولت سیاسی مذهبی هستند ، به علت دوگانگی میان زندگی فردی و زندگی نوعی ، میان زندگی جامعه مدنی و زندگی سیاسی ، مذهبی هستند بدین

عنوان که انسان زندگی سیاسی رازندگی حقیقی خودمی داند و آنرا ما و راه فردیت خود قرار می دهد، مذهبی هستند بدین معنا که در اینجا مذهب روح جامعهٔ بورژوازی است و جلوهٔ هر آن چیزی است که انسان را از انسان دور می کند. دموکراسی سیاسی، مسیحی است به این عنوان که در این دموکراسی انسان، نه انسان واحد، بلکه هر انسانی وجود حاکم است، وجود متعالی است، لیکن انسان بی فرهنگ و انسان غیر اجتماعی است، انسان به عنوان انسان و در شکل عرضی است انسان فاسد شده توسط همه سازمان اجتماعی ماست، انسانی که خود را گم کرده است، انسان از خود بیگانه است، انسانی که تحت اقتدار شرایط و عوامل غیر انسانی است. خلاصه انسانی که هنوز موجود نوعی حقیقی نیست، آفرینش تخیلی، رویا، داعیه مسیحیت، حاکمیت انسان (لیکن انسان از خود بیگانه) است. (۱) که متمایز از انسان حقیقی است. همه این ها در دموکراسی به واقعیت ملموس و آشکار و به قواعد عرفی تبدیل می شود.

در دموکراسی کامل وجدان مذهبی و ربانی، هر چه بیشتر خود را مذهبی و ربانی در نظری می گیرد، زیرا به ظاهر فاقد مفهوم سیاسی است، بدون هدف دنیوی است، امری است باطنی و ضد دنیائی، جلوهٔ کوری ذهن است، حاصل خودسری و هوس است، و حقیقتاً "زندگی اخروی است. مسیحیت در اینجا به بیان "عملی" مفهوم مذهبی اش دست می یابد، زیرا متنوع ترین بینش ها در اینجا گرد هم می آیند. خاصه که مسیحیت مجبور نمی کند که همه به "همین" مسیحیت عمل کنند. بلکه خواستار اینست که همه مذهبی باشند، هر مذهبی که باشد. (۲) وجدان مذهبی در معرض هجوم تضادهای مذهبی فراوان و متنوع مذهبی قرار می گیرد.

پس ما نشان دادیم که رهائی سیاسی از مذهب، به حیات مذهب دست نمی زند. حتی اگر مذهب ممتازی در میان نباشد. تضاد میان پیرو یک مذهب خاص یا خصلت شهروندی او، قسمتی (۳) از تضاد کلی میان دولت سیاسی و جامعهٔ بورژوازی است (۴). دولت مسیحی کمال یافته، دولتی است که دولت بودن خود را به رسمیت

(۱) در فرانسه این جمله نیست.

(۲) کتاب BEAUMONT قبل از یاد شده (مارکس).

(۳) در انگلیسی، به جای "قسمی" یک جنبه "آمده است".

(۴) در متن انگلیسی به جای جامعهٔ بورژوازی همه جا جامعهٔ مدنی ترجمه شده.

می شناسد و مذهب اعضای خود را نادیده می گیرد. رهائی دولت از مذهب به مفهوم رهائی انسان واقعی از مذهب نیست.

پس ما برخلاف بوئر به یهودیان نمی گوئیم: شما نمی توانید به رهائی سیاسی دست یابید، بی آنکه کاملاً "خود را از یهودیت رها سازید، بلکه ما به آنان می گوئیم: به همین دلیل که شما می توانید به رهائی سیاسی دست یابید بی آنکه بطور کامل و مطلق از یهودیت بگسلید، پس رهائی سیاسی بخودی خود رهائی انسانی نیست. اگر شما می توانید از نظر سیاسی رها شوید، بی آنکه از نظر انسانی رها شده باشید، این نقص و تضاد همه از شما نیست، از سرشت و از مقوله خود رهائی سیاسی است. اگر شما هم گرفتار این مقوله آید، پس در پیش داوری عمومی سهمیم هستید. همچنانکه دولت به عنوان دولت انجیل را اشاعه می دهد و در قبال یهودیان به عنوان مسیحی رفتار می کند، یهودی نیز هنگامی که به عنوان یهودی خواستار حقوق مدنی می شود، عمل سیاسی انجام می دهد.

اما گرانسان — گرچه یهودی — قادر است از نظر سیاسی رها شود و به حقوق مدنی دست یابد، آیامی تواند در ضمن مدعی طلب و تحصیل آنچه را که "حقوق بشر" می نامند، باشد؟ جواب بوئر منفی است: "مسئله اینست که آیا خود یهودی یعنی آن یهودی که به حکم طبیعت اش ناگزیر به جدا زیستن از دیگران است، قادر به تحصیل حقوق عمومی بشر و واگذاری آن به دیگران هست یا نه؟".

"اندیشهء "حقوق بشر" در جهان مسیحیت در قرن گذشته کشف شد. این اندیشه غریزی نیست. برعکس حاصل مبارزه علیه سنت های تاریخی است. سنت های که بشر تا امروز در آن پرورش یافته است. پس حقوق بشر امرغان طبیعت و یامیراث تاریخ گذشته نیست. بلکه پاداش مبارزه علیه نسب تصادفی، (۱) و علیه امتیازاتی است که تاریخ از نسلی به نسلی دیگر انتقال داده است؛ دست آورد فرهنگ است، متعلق به آنکسی است که شایسته است و به تحصیل اش برمی آید."

"حال آیا یک یهودی می تواند به این حقوق دست یابد؟ تاهنگامی که یهودی است، آن سرشت ویژه ای که از او یک یهودی می سازد، بر سرشت انسانی اش که می بایست او را با سایر انسان ها پیوند دهد، چیره خواهد بود و او را از هر آنکسی که

(۱): منظور مارکس اتفاق تولد طبقاتی است، تولد در خانوادهء ثروتمند یا فقیر

یهودی نیست جدا خواهد کرد. با این جدائی یهودی اعلام می کند که آن سرشت ویژه ای که از او یک یهودی ساخته است، همان سرشت واقعی و متعالی است که در مقابلش سرشت انسانی ملزم به تسلیم است. "همچنانکه مسیحی نیز به عنوان مسیحی قادر نیست به حقوق بشر دست یابد". (بوئر، متن اصلی، ص ۲۰-۱۹).
 به گفته بوئر انسان باید "امتیازات ایمان" را فدا کند تا به تحصیل حقوق عمومی بشر نایل آید. چند لحظه ای آنچه را که "حقوق بشر" نامیده می شود، بررسی کنیم. به بررسی این حقوق در اصول ترین شکلشان، یعنی به همان شکلی که مخترعین آمریکائی و فرانسویان عرضه می کنند، پردازیم. قسمتی از این حقوق بشر "سیاسی" است. یعنی هنگامی قابل اجراء است که انسان عضو یک جامعه باشد. محتوای آن عبارت است از: مشارکت در زندگی اجتماعی، در زندگی سیاسی اجتماع، و در زندگی دولت. این حقوق از مقوله "آزادیهای سیاسی و از مقوله حقوق مدنی هستند، و همچنانکه دیدیم در مفروضات خود به هیچ وجه به الغای کامل و مثبت مذهب و به دنبال آن یهودیت، قائل نیستند. بنابراین ما به بررسی جنبه دیگر "حقوق بشر" (به فرانسه در متن اصلی) و "حقوق مدنی" (به فرانسه در متن اصلی) و وجه تمایز آنها با حقوق شهروندی پردازیم: (۱)

"هیچکس نباید بخاطر اعتقادش مورد تعرض قرار گیرد، حتی اعتقادات مذهبی اش". (اعلامیه حقوق بشرو شهروندان، ۱۷۹۱، ماده ۱۰). در ماده یک قانون اساسی ۱۷۹۱، به عنوان "حقوق بشر" چنین تضمین شده است: "آزادی هرکس در اجرای فرائض مذهبی که بدان وابسته است".

در اعلامیه حقوق بشرو صوبه ۱۷۹۳، در ماده ۷، و در شمار حقوق بشر، "آزادی ادای فرایض دینی" منظور گشته است. به علاوه در ارتباط با حق بیان افکار و عقاید، برقراری اجتماعات، و اجرای فرایض دینی، حتی آمده است که "لزوم اعلام این حقوق، وجود استبداد و یا خاطره استبداد گذشته ای نزدیک را ایجاب می کند". (قانون اساسی ۱۷۹۵، عنوان ۱۴، ماده ۳۴۵).

قانون اساسی پنسیلوانیا، در ماده ۹، بند ۳، مقرر می دارد: "طبیعت به

(۱): در ترجمه فرانسه دوسطرنیست. ما با ترجمه انگلیس تکمیل می کنیم بدین قرار: "از جمله آن حقوق است: آزادی مذهب، حق اجرای دلخواهانه فرائض مذهب، امتیاز معتقدات مذهبی، آشکارا به رسمیت شناخته شده است، یا به عنوان حق فرد، یا به مثابه نتیجه این حقوق، یعنی آزادی". ص ۴۱، ترجمه انگلیسی.

تمام انسان ها به حکم وجدانشان حق خدشه ناپذیرپرستش قادرمتعال را عطا کرده است . هیچکس رانمی توان از طریق قانون برخلاف دلخواهش ، به پیروی و یا ایجاد و یا پشتیبانی از مذهبی وادارکرد . هیچ مرجعی ، در هیچ موردی ، حق مداخله در مسائل دینی ونظارت بر نیروی ایمان راداران نیست .
در قانون اساسی نیو همشایر ، در ماده ۵ و ۶ آمده است :

" در میان حقوق طبیعی ، برخی به حکم ماهیتشان انتقال ناپذیرند . از آن جمله است : حق آزادی اعتقاد مذهبی .

در نظریهٔ حقوق بشر ، آنچنان به ناسازگاری مذهب با حقوق بشر ، بی توجهی شده است ، که حتی مذهبی بودن ، دلخواهانه مذهبی بودن ، همچنین اجرای فرائض دینی خاص ، در شمار حقوق بشر آمده است . در اینجا امتیاز اعتقادات مذهبی (۱) از حقوق عمومی بشر است .

میان حقوق بشر (به فرانسه در متن) و حقوق شهروند (به فرانسه در متن) تمایز قائل شده اند . این بشر متمایز از شهروند کیست ؟ هیچکس مگر عضو جامعهٔ بورژوازی . حال چرا عضو جامعهٔ بورژوازی بشر نامیده می شود ، بشر خشک و خالی ؟ و چرا حقوقش را حقوق بشر می خوانند ؟ توضیح این امر چیست ؟ توضیح این امر در رابطهٔ با دولت سیاسی و جامعهٔ بورژوازی وجوهر رهایی سیاسی چیست ؟
قبل از هر چیز این نکته را یاد آور شویم که " حقوق بشر " متمایز از حقوق " شهروند " چیزی نیست ، مگر حقوق اعضای جامعهٔ بورژوازی ، یعنی انسان خود گرا و انسان جدا افتاده از انسان واجتماع . هر چند که قاطع ترین قوانین اساسی ، که قانون ۱۷۹۳ است می گوید :

اعلامیه حقوق بشر و شهروند ، ماده ۲ : این حقوق (حقوق خدشه ناپذیر و طبیعی) عبارتند از : برابری ، آزادی ، امنیت ، مالکیت .
" آزادی " شامل چیست ؟ ماده ۳ ش می گوید : " آزادی قدرتی است که انسان از آن برخوردار است تا هر عملی را که به دیگری زیان نرساند ، انجام دهد " . در اعلامیه حقوق بشر ۱۷۹۱ نیز آمده است : " آزادی عبارت از این است که انسان بتواند هر عملی را که برای دیگری زیان نداشته باشد ، انجام نماید " . (۲)

(۱) : در متن فرانسه ، امتیاز ایمان ترجمه شده است .

(۲) : این جمله از ترجمه مواد اعلامیه حقوق بشر به فارسی گرفته شده است .

پس آزادی حق انجام هر عملی است که به دیگری زیان نرساند. محدودی که هر کس می تواند بدون زیان رساندن به دیگری حرکت کند از طریق قانون مشخص می شود. همانطور که حدود مزرعه را با پرچین مشخص می کنند. در اینجا سخن از آزادی انسانی است که به صورت موجودی تک و منزوی و فرورفته در خویشتن، در نظر گرفته شده است. چنانچه بر بوتر، یهودی قادر به تحصیل حقوق بشر نیست؟ اوسی گوید: "تازمانی که یهودی، یهودی باقی بماند، طبیعت محدودی که از او یک یهودی می سازد، اجباراً بر طبیعت انسانی که می بایست او را به عنوان انسان، با سایر انسانها هم پیوند سازد، چیره خواهد شد و او را از سایر انسانها جدا خواهد کرد."

لیکن در اینجا حقوق بشر و آزادی بر پایه روابط انسان با انسان استوار نیست، بلکه بر پایه جدائی انسان از انسان است. در حقیقت حقوق این جدائی است، حقوق فرد محدود به خویش است.

(در اینجا) تحقق عملی حق آزادی، حق مالکیت خصوصی است. اما مفهوم این حق آخرین چیست؟

قانون اساسی ۱۷۹۳، در ماده ۱۶ می گوید: "حق مالکیت خصوصی آن حقی است که به همه شهروندان تعلق می گیرد تا به دلخواه، دارائی و درآمد حاصل کار و صنعت خود را مورد بهره برداری و مصرف قرار دهند."

پس حق مالکیت یعنی حق بهره برداری و مصرف "به دلخواه" ثروت شخصی بدون توجه به دیگران و مستقل از جامعه، یعنی حق "نفع شخصی" (۱) یعنی آزادی فردی که تحقق آن بنیان جامعه بورژوازی است، آزادی به مفهومی که هر انسان به جای اینکه در انسان دیگر تحقق آزادی خویش را بیابد، محدودیت آن را می یابد، و قبل از هر چیز حق "بهره برداری و مصرف دلخواهانه، دارائی، درآمد حاصل کار و صنعت" را اعلام می دارد.

برویم بر سرمایه‌داری حقوق بشر: برابری و امنیت.

در اینجا لفظ "برابر" هیچ مفهوم سیاسی را در بر نمی گیرد، بلکه فقط برابری در آزادیهای یاد شده در بالاست. همه انسان ها، بطور برابر به عنوان همان موجود تک و منزوی فرورفته در خویش در نظر گرفته شده اند. قانون اساسی ۱۷۹۵ مفهوم این برابری را مشخص می کند. ماده پنج می گوید: "برابری بدان معناست که

(۱) در ترجمه فرانسه به جای "نفع شخصی"، "خودگرائی" آمده است.

قانون برای همگان یکسان است ، چه حمایت کند ، چه سیاست "

اما امنیت ؟

مادهٔ هشت قانون اساسی ۱۷۹۳ می گوید : " امنیت عبارت است از حمایتی است که جامعه در جهت حفظ وجود ، حقوق و اموال هریک از اعضای خود به کار می برد "

امنیت بالاترین تصورات اجتماعی جامعهٔ بورژوازی است . یعنی تصویرپلیسی است هستی جامعه فقط وقف تضمین ، وجود ، حقوق و اموال هریک از اعضای جامعه است . بدین معناست که هگل جامعهٔ بورژوازی را " دولت نیاز و تعقل " می خواند . اما تصور امنیت کافی نیست تا جامعه بورژوازی بتواند از مرحلهٔ " خودگرایی " بگذرد . بلکه امنیت ضامن خودگرایی این جامعه است .

بنابراین هیچیک از آن حقوق بشر ، از انسان خودگرا ، از انسان به عنوان عضو جامعهٔ بورژوازی ، فراتر نمی رود ، یعنی انسان جدا افتاده از اجتماع ، فرورفته در خویش ، غرق در منافع شخصی ، اسیر هوس های فردی . در این جامعه هنوز انسان خیلی از مرحلهٔ " موجود نوعی " به دوراست . برعکس ، زندگی نوعی ، یعنی جامعه به صورت قالبی برون از فرد و محدودیتی در مقابل استقلال اولیهٔ او جلوه گرمی شود تنها پیوندی که افراد را متحد می سازد عبارت است از : ضرورت طبیعی احتیاج ، نفع شخصی ، حفظ اموال و وجود خود پرست افراد .

به سختی می توان دریافت که چرا مردمی که تازه می خواهند از بند برهند ، موانعی را که بر سر راه گروههای مختلف مردم است از میان بردارند و به برقراری یک اجتماع سیاسی برآیند ، رسماً " در اعلامیه ۱۷۹۱ حقوق بشر خودگرا ، بشر جدا افتاده از هم نوع و اجتماع را اعلام می کنند ، و در بیانیهٔ ۱۷۹۳ بار دیگر به تکرار آن حقوق برمی آیند ، آنهم درست به هنگامی که فقط از خودگذشتگی قهرمانانه می تواند ملت رانجات دهد (پس الزاما " به این از خودگذشتگی نیاز است) ، به هنگامی که قربانی نمودن منافع جامعه بورژوازی دستور روز است و به هنگامی که خودگرایی باید به عنوان یک جنایت ، مجازات شود .

فهم مسئله بازهم سخت تر است وقتی که ما مشاهده می کنیم که رهائی سیاسی (۱)

(۱) : در ترجمه انگلیسی آزادکنندگان سیاسی POLITICAL LIBERATORS
L'EMANCIPATION
و در ترجمه فرانسه رهائی سیاسی POLITIQUE ترجمه شده است (م) .

چگونه اجتماع سیاسی و اجتماع مدنی را تا حد ابزاری صرف تنزل می دهد تا در خدمت به اصطلاح حقوق بشر قرار گیرد؛ و بالنتیجه شهروندان را خدمتگزار این بشر خودگرا اعلام می دارد، قلمروئی که در آن بشر به عنوان " موجود نوعی " رفتار می کند به پائین تر از قلمروئی که در آن بشر به عنوان " موجود جزئی " عمل می کند، تنزل می یابد، و بالاخره انسان را به عنوان بورژوا در نظرمی گیرد و نه به عنوان شهروند که انسان واقعی و اصیل است .

" هدف هر جامعهٔ سیاسی حفظ و نگهداری حقوق طبیعی و خدشه ناپذیرش است " (اعلامیهٔ ۱۷۹۱، مادهٔ ۲) . " حکومت در جهت تضمین حقوق طبیعی و خدشه ناپذیرش ایجاد شده است . " (اعلامیهٔ ۱۷۹۳) . در نتیجه حتی در مراحل شور و شوق جوانی که در اثر حدت موقعیت ها به آخرین حد می رسد، زندگی سیاسی اعلام می کند که ابزاری بیش نیست و هدفی جز زندگی جامعهٔ بورژوازی ندارد. واقعیتی است که عمل انقلابی اش در تضاد آشکار با نظریه های سیاسی اش قرار می گیرد. مثلاً " در حالیکه امنیت یکی از ارکان حقوق بشر اعلام شده است، تجاوز به حریم مکاتبات خصوصی جزو دستور روز است، در حالیکه آزادی نامحدود مطبوعات به عنوان ثمرهٔ آزادی های فردی تضمین می شود (اعلامیهٔ ۱۷۹۳، مادهٔ ۱۲۲)، در عین حال همین آزادی به کلی ازمیان می رود، زیرا " آزادی مطبوعات هنگامی که آزادی های عمومی را به مخاطره می افکند، مجاز نیست " (۱) این بدین معناست که حق آزادی، به محض اینکه در تعارض با زندگی سیاسی قرار گرفت، دیگر حق نیست. و حال آنکه زندگی سیاسی چیزی جز تضمین حقوق بشر و حقوق فردی بشر نیست و می بایست به محض اینکه در تضاد با هدف خود یعنی حقوق بشر قرار گرفت، رها شود (معلق شود). لیکن تجربه استثنا و تئوری قاعده است. و هرگاه بخواهیم تجربهٔ انقلابی را به عنوان بیان صحیح این رابطه بررسی کنیم، باز این مسئله هنوز برجاست که چرا در ذهن رها سازندگان سیاسی، همین رابطه برعکس جلوه گر می شود؟ یعنی هدف به عنوان وسیله و وسیله به عنوان هدف تلقی می گردد. این اشتباه بصری در ذهن آنان همواره به صورت مسئله (معما) باقی خواهد ماند؛ لیکن مسئله ای از مقوله روانشناسی و نظری. راه حل مسئله ساده است .

(۱) : بوشه ورو. روبسپیر جوان. تاریخ پارلمان " انقلاب فرانسه "، جلد

رهائی سیاسی درعین حال *انطال* جامعه کهن است . جامعه ای که در دولت مستقر یعنی قدرت حاکم ، مردم رانقشی نیست . (۱) انقلاب سیاسی یعنی انقلاب جامعهٔ بورژوازی . خصلت جامعهٔ کهن چه بود؟ دریک کلمه: فئودالیسم . جامعه کهن دارای یک خصلت سیاسی بود . بدین معناکه عناصر زندگی بورژوازی مانند مالکیت ، خانواده و شیوهٔ کار ، تحت نظام اربابی ، کاستی و صنفی به عناصر زندگی سیاسی تبدیل شده بودند . و آن عناصر در این شکل نوین ، تعیین کنندهٔ رابطهٔ انسان منفرد با مجموع دولت یعنی تعیین کنندهٔ آن موقعیت سیاسی ای بود که انسان را از سایر عناصر جامعه جدا و برکنار می ساخت . در حقیقت این تشکیلات زندگی مردمی نتوانستند مالکیت و کار را به درجهٔ عناصر زندگی سیاسی ارتقاء دهند . بلکه منجر به جدا شدن این عناصر از پیکر دولت و تبدیل دولت به جوامع ویژهٔ درون جامعه گشتند . معهذاً و دست کم ، عملکرد حیاتی و شرایط حیاتی جامعهٔ بورژوازی هنوز شکل سیاسی داشتند . به عبارت دیگر ، آنها عامل جدا ساز فرد از پیکر دولت شدند و رابطهٔ ویژهٔ میان صف او و دولت را به یک رابطهٔ عمومی میان فرد و زندگی مردمی مبدل ساختند ، همچنانکه فعالیت مدنی مشخص فرد و موقعیت بورژوائی او را به یک فعالیت و موقعیت عمومی تبدیل کردند . در نتیجه این تشکیلات ، وحدت دولت همچنانکه تفکر ، اراده ، فعالیت او ، یعنی قدرت سیاسی عمومی نیز به صورت امور خصوصی حکمرانی جلوه داشت ، که از مردم و خدمتگزاران خود جداست .

انقلاب سیاسی که قدرت حکمران را بر انداخت ، امور دولت را در حکم امور مردم محسوب نمود ، دولت سیاسی را به عنوان دولت واقعی و درهم شکنندهٔ اجباری همه حکومت ها ، اتحادیه ها ، اصناف و امیتازاتی که مشخص کنندهٔ جدائی مردم از اجتماع بود ، برقرار کرد . پس انقلاب سیاسی خصلت سیاسی جامعه بورژوازی را درهم شکست جامعهٔ بورژوازی را به عناصر اصلی اش تجزیه نمود - یعنی از سوئی به افراد و از سوی دیگری به عناصر *مادی و معنوی* که محتوای حیاتی و وضع مدنی این افراد را تشکیل می داد (۲) ، روح سیاسی را که تا حدی متلاشی ، خرد شده و درین بست جامعهٔ فئودال سردرگم مانده بود ، برانگیخت ، آن اجزا پراکنده را گرد هم آورد ، روح سیاسی را از

- (۱) : این جمله در ترجمه انگلیس بدین شکل آمده است : " که بر پایهٔ آن ، قدرت حاکم و زندگی سیاسی و از خود بیگانه مردم مستقر است . "
- (۲) : در ترجمهٔ انگلیسی به جای معنوی ، واژه ی فرهنگی آمده است .

آمیختگی بازندگی بورژوازی رها نید ، و آن رابه قلمرو اجتماع ، به امر عمومی ، و آزاد از عناصر ویژهٔ جامعهٔ بورژوازی ، مبدل ساخت . فعالیت مشخص و موقعیت مشخص زندگی تنها از نظر فردی اهمیت یافت و نه به عنوان رابطهٔ کلی میان فرد و پیکر دولت . بنابراین امور عموم (مردم) به عنوان امور عمومی هر فرد و عملکرد عمومی بشمار آمد .

اما کمال ایدآلیسم دولت با کمال ماتریالیسم جامعهٔ بورژوازی همراه شد . در عین حال یوغ سیاسی همزمان با بندهائی که روح جامعهٔ بورژوازی را فرا گرفته بود ، درهم شکست . رهائی سیاسی ، رهائی جامعهٔ بورژوازی از سیاست و حتی رهائی از شکل ظاهری یک محتوای کلی گشت .

جامعهٔ فئودال به عناصر اساسی خودش یعنی انسان تجزیه شد ، اما تجزیه به انسان خودگرایی که بنیان حقیقی آن رامی ساخت .

از این روانسان به عنوان عضو جامعهٔ بورژوازی ، پایه و پیش فرض دولت سیاسی رامی سازد و تحت این عنوان در " حقوق بشر " شناخته شده است . آزادی انسان خودگرا و شناسائی این آزادی ، در واقع شناسائی حرکت لگام گسیخته عناصر معنوی و مادی است که محتوای زندگی او را تشکیل می دهند . بشر از مذهب رها نشد ، بلکه آزادی مذهبی تحصیل کرد ، از مالکیت رها نشد ، بلکه آزادی مالکیت تحصیل کرد ، از خودگرایی صنعت رها نشد ، بلکه آزادی صنعت تحصیل کرد .

تشکیل دولت سیاسی و تجزیهٔ جامعهٔ بورژوازی به افراد مستقل که روابطشان توسط قانون (۱) مشخص گشته (همچنانکه روابط اعضای اتحادیه‌ها و اصناف توسط امتیازات مشخص گشت) ، از طریق یک عمل واحد و یکسان انجام می گیرد . بشر به عنوان عضو جامعهٔ بورژوازی ، یعنی بشر غیر سیاسی الزاما " به صورت بشر طبیعی ظاهر می شود . " حقوق بشر " جلوهٔ " حقوق طبیعی " می یابد ، زیرا فعالیت آگاهانه در کردار سیاسی متمرکزی گردد . انسان خودگرا محصول منفعل و ثمرهٔ صرف جامعهٔ تجزیه شده است ، موضوع قطعیت بلا واسطه یعنی موضوع طبیعی است . انقلاب سیاسی ، زندگی جامعهٔ بورژوازی رابه عناصر متشکلهٔ آن تجزیه نمود بدون اینکه در خود این عناصر انقلاب ایجاد کند و این عناصر را در معرض انتقاد قرار دهد . انقلاب سیاسی ، جامعهٔ بورژوازی یعنی دنیای نیازها ، دنیای کار ، دنیای منافع خصوصی و دنیای

(۱) : در فرانسه به جای " قانون " ، واژه ی ، " حقوق " آمده است .

حقوق فردی (۱) رابه منزلهٔ اساس هستی خویش ، به منزلهٔ پیش فرضی که نیاز به اثبات ندارد ، و بنا براین به عنوان مبنای طبیعی خودتلقی می کند ، و بالاخره بشر عضوجامعهٔ بورژوازی رابه عنوان بشر صرف در نظر می گیرد ، یعنی بشر در تعارض با شهروند ، بشر در هستی آنی ، عاطفی و فردی خویش . در حالیکه بشر سیاسی رابه عنوان بشر انتزاعی و ساختگی یعنی بشر به عنوان یک شخصیت تمثیلی و اخلاقی تلقی می کند . و بالاخره انسان حقیقی را نخست فقط به صورت فرد خودگرا و انسان واقعی رابه صورت شهروند انتزاعی می شناسد .

این تصور انتزاعی از بشر سیاسی را " روسو " به بهترین وجه توصیف می کند : " آن کسی که جرات می کند ملتی را تشکیل دهد ، باید آنقدر قدرت داشته باشد که بتواند جنس و طبیعت بشر را عوض کند و هر انسان را که بخودی خود یک کل کامل و منفرد است به صورت جزئی از یک کل بزرگتر درآورد ، که انسان تقریباً " حیات خود را از آن بگیرد ، برای تقویت روح انسان ساختمان طبیعی او را تغییر دهد و به جای زندگانی مادی و مستقلی که هر یک از ما از طبیعت دریافت کرده ایم ، یک قسم حیات فرعی و بالتبع قرار دهد به عبارت دیگر بایده قوای شخصی انسان را بگیرد و قوای دیگری به او بدهد که نسبت به وی بیگانه باشد و نتواند بدون کمک دیگران از آن قوا استفاده کند . " (۲)

هر رهایی سیاسی عبارت است از تبدیل (۳) دنیای انسانی و روابط انسانی به خودانسان .

رهائی سیاسی از یکسو تبدیل انسان به عضوجامعهٔ بورژوازی یعنی فرد خودگرا و مستقل و از سوی دیگر تبدیل انسان به شهروندی یعنی فرد اخلاقی است .
رهائی انسانی تحقق نمی یابد مگر هنگامی که انسان به شناسائی و تشکل نیروی خود به عنوان نیرو اجتماعی برآید و نیروی اجتماعی رابه صورت نیروی سیاسی از خود جدا نکند .

(۱) : در متن انگلیسی به جای " حقوق فردی " ، " قوانین مدنی " ترجمه شده است .

(۲) : در انگلیسی به جای REDUCTION ، لفظ RESTORATION ترجمه شده است .

(۳) : ژان ژاک روسو ، قرارداد اجتماعی ، ترجمه غلامحسین زیرک زاده ، تهران ، سپهر ، کتاب دوم فصل هفتم ص ۸۴ (ما برای ترجمه روسو که در متن مارکس آمده است از این کتاب استفاده کردیم) .

”قابلیت یهودیان و مسیحیان برای آزاد شدن“ (۱)

از دیدگاه بوئر

تحت این عنوان است که بوئر روابط میان مذهب یهود و مسیحی و نیز رابطه آنها را با نقد جدید مطالعه می کند. رابطه آخر به معنای رابطه آن دو مذهب است با ”قابلیت آزاد شدن“ .

بوئر به این نتیجه می رسد:

”کافی است مسیحی یک درجه اعتلایابد تا از مذهب خود بگذرد و به طور کلی به طرف مذهب برآید“ و در نتیجه آزاد گردد، ”برعکس یهودی مجبور است نه تنها با ماهیت یهودی اش قطع رابطه کند، بلکه با توسعه تکامل مذهب خود نیز که با او بیگانه شده است، بگسلد“ . (بوئر، ص ۷۱) .

بدین ترتیب، بوئر مسئله رهائی یهود را به یک مسئله کاملاً ”مذهبی تبدیل می کند، این تردید مذهبی را که میان یهودی و مسیحی کدامیک امید رستگاری دارند، در بیان فلسفی تری تکرار می کند: میان یهودی و مسیحی کدامیک قابلیت رهائی بیشتری دارد؟ این سؤال مطرح نیست که: کدامیک آزادبخش تر است، یهودیت یا مسیحیت؟ برعکس، پرسش این است: کدامیک آزادبخش تر است، نفی یهودیت یا نفی مسیحیت؟

بوئر می گوید:

”اگر یهودیان بخواهند به آزادی برسند، راه این نیست که به مسیحیت بگرایند، بلکه باید به مسیحیت منحل بگردند، یعنی به فلسفه، به نقد، به ثمرات آن و به بشریت آزاد“ . (بوئر، ص ۷۰) .

پس هنوز از نظر بوئر یهودی باید به چیزی ایمان داشته باشد، اگر نه به مسیحیت

پس به مسیحیت منحل .

1) : BRUNO BAUER: DIE FÄHIGKEIT DER DEUTSCHEN JUDEN UND CHRISTEN FREI ZU WERDEN .

بوئر از یهودیان می خواهد که از ذات مذهب مسیح بگسلند ، لیکن همچنانکه خود اومعترف است ، این الزام ناشی از تحول ذات یهود نیست .
 از آنجا که در پایان " مسئله یهود " بوئر ، یهودیت را فقط به مثابه نقدی خشن از مذهب مسیح تلقی کرده است و برای این مسئله فقط اهمیت مذهبی صرف قائل گشته است ، پس غیر از این چشم داشتی نبود که اورهائی یهودیان را به یک امر فلسفی - مذهبی تبدیل کند .

بوئر ذات *ایدال* و انتزاعی یهود و مذهب اورا به مثابه کل مطلق (۱) او در نظر می گیرد . پس حق با اوست که نتیجه بگیرد : " هنگامی که یهودی به طرد قانون محدود خود دست می زند ، هنگامی که یهودی به نفی یهودیت خود برمی آید چیزی عاید بشریت نمی کند " . (بوئر ، ص ۶۵) .

بدین ترتیب رابطه میان یهودیان و مسیحیان به نحو زیر برقرار شده است : تنها نفی که رهائی یهودی تواند برای مسیحی در برداشته باشد نفع تئوریک و بایک خصیصه کلی بشری است . از دیدگاه مذهبی فرد مسیحی ، یهودی گری پدیده ایست آزار دهنده . این پدیده هنگامی آزار دهنده نیست ، که دیدگاه فرد مسیحی دیگر مذهبی نباشد ، وگرنه رهائی یهود بخودی خود و برای مسیحی امری است نامطوب . پس اگر یهود خواهان رستن از بند است ، باید علاوه بر کار فردی کار مسیحی را نیز برعهده بگیرد ، یعنی از دیدگاه یهودی به نقد انجیل و زندگی مسیح و غیره بپردازد .

" این یهودیان اند که باید از عهده برآیند ، آنان اند که باید سرنوشت خویش را تعیین کنند ، اما تاریخ اجازه نمی دهد که یهودیان به ریشخندش گیرند " . (بوئر ، ص ۷۱) .

مامی کوشیم که فرمول مذهبی را کنار بگذاریم . مسئله قابلیت رهائی یهود ، برای ما سؤال دیگری مطرح می کند : آن عنصر اجتماعی خاصی که لازمه طرد یهودیت است ، کدام است ؟ زیرا که امروز قابلیت رهیائی یهود ، رابطه یهودیت است با رهائی جهان کنونی . و این رابطه الزاما " زائیده " موقعیت خاص یهودیت در جهان اسارت بار کنونی است .

یهودی واقعی را در نظر بگیریم و نه به مثل بوئر یهودی شباط را ، یهودی همه

(۱) : در متن انگلیسی " کل طبیعت " ترجمه شده است .

روزه رابن‌گرم .

راز یهودی رادرمذهب اونجوئیم ، بلکه راز مذهب رادریهودی واقعی جستجو کنیم .

باطن دنیوی یهودی چیست ؟ نیاز عملی وسودجوئی فردی . کیش دنیوی اوکدام است ؟ سوداگری . خدای دنیوی اوکیست ؟ پول . بسیارخوب . پس با رهاشدن ازسوداگری وپول ، ودرنتیجه ازیهودیت واقعی و عملی ، دنیای کنونی رها سازخود خواهدشد .

جامعه ای که درتشکیلات خود ، شرایط ضروری سوداگری وبه پیگردآن ، امکانات سوداگری راازمیان بردارد ، یهودی گری رانامکن می سازد . وجدان مذهبی یهود ، همانندغباری بی رنگ درفضای واقعی جامعه محو می شود . ازسوی دیگر هنگامی که یهودی به عدم اعتبار ذات عملی خودپی می برد ، وبه طردآن برمی آید ، درواقع برآنست که از آنچه تاکنون تحول اورامکن می ساخت ، بگسلد ، درجهت رهائی عمومی بشر عمل کندوبه والاترین تجلی عملی طرد ازخودبیگانگی بشر روی آورد . پس ما دریهودیت شاهدیک عنصرضداجتماعی عمومی وبالفعل هستیم ، عنصری که درتحول تاریخی ، آن یهودیان مشارکت فعال داشته اند ، هم اکنون به نقطه اعتلای خودرسیده است وبه ضرورت درمعرض فروریختن است .

دراین مفهوم نهائی رهائی یهود ، رهائی بشریت ازیهودیت است .

هم اکنون یهودی رها سازخودگشته است ، لیکن به شیوه یهود . " مثلاً " فرد یهودی که دروین فقط (حضورش) تحمل می شود ، باقدرت مالی خود ، تعیین کننده سرنوشت همه امپراطوری است . فردیهودی که درکوچکترین دولت آلمان ممکن است ازهیچ حقوقی برخوردارنباشد ، سرنوشت اروپا راتعیین می کند " . (بوئر ص ۱۱۴) .

" درحالیکه دراتحادیه هاواصناف برروی یهودیان بسته است ، یادست کم حضورشان ناخوشاینداست ، قدرت گستاخ صنعت سرسختی همه آن بنیادهای قرون وسطائی رابه ریشخندمی گیرد " . (بوئر، ص ۱۱۴) .

این امراستثنائی نیست . یهودی خودرابه شیوه یهودی رها ساخته است ، نه تنها بادردست گرفتن قدرت بازارمالی (۱) بلکه زیرسایه آن بازاروبه یاری اش پول

(۱) : درترجمه فرانسه " بازارمالی " ودرترجمه انگلیسی " پول " آمده است .

را تبدیل به یک قدرت جهانی نموده است . روح عملی یهودمبدل به روح عملی ملل مسیحی گشته است . خود رهایی یهودیان در این حد است که مسیحیان یهودی شده اند .

مثلاً " کاپیتن هامیلتون (۱) گزارش می دهد که " اهالی مذهبی نیوانگلند که از آزادی سیاسی برخوردارند ، به لاکون (۲) معبددارمی مانند که برای رها شدن از مارهایی که بدورش حلقه زده اند ، کوچکترین توجهی ندارد . " مامون " (۳) بتی است که نه تنها به لفظ بلکه باهمهٔ جسم و جان می پرستندش . جهان در نظرشان فقط به منزلهٔ مرکز دادوستد است (۴) و معتقدند که منطق هستی شان در روی زمین تنها از این روست که از همسایه خود توانگر تر شوند ، سوداگری همهٔ افکارشان را به خود جذب کرده و دلخوشی دیگری جز دادوستد اشیاء ندارند . وقتی به سفر می روند صندوقچهٔ دخل و امتعه خود را به پشت حمل می کنند ، تنها از نفع و عایدی سخن می گویند . و اگر هم لحظه ای از امورات خود غافل شوند ، برای این است که در امور رقیبان خود مداخله کنند . "

حتی در آمریکای شمالی سلطهٔ عملی یهودیت بر جهان مسیحیت به صورت کاملاً طبیعی و آشکار درآمده است ، خطابه های انجیل و موعظه های دینی به کالای تجاری مسخ شده و تاجر و رشکسته کلیسا معامله گری است درست همانند کشیش تازه به ثروت رسیده ، " فلان شخصی را که شما در رأس فلان مجمع مذهبی محترم می بینید ، نخست به عنوان تاجر شروع به کار کرده ، همین که کسب و کارش شکست خورده کشیش شده . آن دیگری با حرفه کشیشی آغاز نموده ، همین که مبلغی پول اندوخته ، پیشهٔ کشیشی را برای پیوستن به دادوستدها ساخته . از دیدگاه بسیاری طی حرفه کشیشی ، طی خدمت تجاری است " (۵) .

طبق نظریهٔ ما خود را در برابر یک موقعیت دروغین می یابیم :

1) : THOMAS HAMILTON: "MEN AND MANNERS IN NORTH AMERICA", 1833, 2. VOLS, VOL, 1, P, 213.

(۲) : لاکون معبددار معبد آ پولو که توسط دو مار که به دورش حلقه زدند ، خفه شد .

(۳) : خدای ثروت در اساطیر یونان .

(۴) : در ترجمه فرانسه واژهی " بورس " به کار رفته است .

5) : BEAUMONT, P. 185 - 6

"در تئوری، یهودی از حقوق سیاسی برخوردار نیست، در حالیکه در عمل از قدرت عظیمی بهره مند است و "نفوذ سیاسی عمده خود را در جزئیات خرده کاری گیرد" (بوئر، ص ۱۱۴) . (۱)

تضادی که میان قدرت سیاسی واقعی یهود و حقوق سیاسی او موجود است، تضاد میان قدرت سیاسی و پول است. در تئوری سیاست مشرف بر قدرت پول است، لیکن در عمل، زندانی مطلق سیاست است.

یهودیت خود را در کنار مسیحیت حفظ کرده است. نه تنها از این نظر که یهودیت تجلی انتقاد مذهبی از مذهب مسیح، بازتاب و تردید نسبت به اصل مذهبی مسیحیت است، بلکه و بیشتر به این علت که روحیه عملی یهودی و یهودیت توانسته است در جامعه مسیحی دوام یا بدوبه متعالی ترین حد تحول خود برسد. آن یهودی که در جامعه بورژوازی به مقامی ممتاز می رسد، به شیوه خاص خود یهودیت را در جامعه بورژوازی منعکس می سازد.

یهودیت خود را حفظ کرده است، نه تنها علیرغم تاریخ بلکه از طریق تاریخ. از اعماق بطن خویش است که جامعه بورژوازی یهودی را لاینقطع تولید می کند. بنیاد مذهب یهودی خود در چیست؟ نیاز عملی و خودگرایی. در واقع تک خدائی یهود چند خدائی نیازهای متعدد اوست. چند خدائی ای که حتی "مستراح" رابه موضوع قانون الهی تبدیل می کند.

نیاز عملی و خودگرایی اساس جامعه بورژوازی است و به همین شکل و به صورت خالص خود، بمحض اینکه جامعه بورژوازی به ایجاد دولت سیاسی به طور کامل برمی آید، آشکار می شود. خدای نیاز عملی و خودگرایی، پول است.

پول خدای حسود اسرائیل است، خدائی که در برابرش خدای دیگری راحق حیات نیست. پول همه خدایان بشر را به خاکساری می کشد و همه رابه کالا تبدیل می کند. پول ارزش کل و متشکل از کل اشیاء است و به همین علت است که همه جهان را ارزش تهی کرده است، همچنانکه جهان انسان ها و طبیعت را. پول ذات جدا شده از انسان، از کار انسان و از هستی انسان است و این ذات بیگانه (۲) بر او مسلط

(۱): در انگلیسی: "نفوذ سیاسی را در حوزه وسیع تری که او رابه عنوان فرد نفی می کند، اعمال می کند."

(۲): در متن انگلیسی "بیگانه" و در فرانسه "جدا شده" آمده است.

است و مورد پرستش اوست .

خدای یهودیان دنیوی شده و خدای جهان گشته است . مبادله ، این است خدای واقعی یهود . خدای او جزسفته ای موهوم نیست . تصویری که تحت سلطهٔ مالکیت خصوصی و پول بتوان از طبیعت داشت ، تحقیر واقعی طبیعت و به پستی کشاندن آن است ، که حقیقتاً " در یهودیت هست ، اما به صورت خیالی .

در این معناست که توماس مونز (۱) می گوید : غیرقابل تحمل است که " همه مخلوقات به مالکیت درآیند : ماهیان در آب ها ، پرندهگان در آسمان ، گیاهان در زمین ، هر مخلوقی باید به آزادی برسد " .

آنچه به صورت انتزاعی در مذهب یهود متجلی است تحقیر تئوری ، تحقیر هنر ، تحقیر تاریخ و تحقیر انسان به مثابهٔ غایت انسان است . نقطه نظری است واقعی و آگاهانه و خصلت بشریول پرست است . حتی روابط میان زن و مرد به روابط تجاری تبدیل می شود و زن وسیلهٔ موضوع دادوستدمی گردد .

ملیت واهی یهود ملیت سوداگراست : ملیت بشریول پرست است . قانون بی اساس و بی منطق یهودیک کاریکاتور مذهبی و اخلاقی است از اخلاق و حقوق بی اساس و بی منطق مراسم تشریفاتی صرف ، که دنیای منافع خصوصی (۲) را فرا گرفته است .

در اینجا مقام والای انسان مقام قانونی اوست ؛ روابط با قوانینی است که اگر برای او ارزش دارند ، نه از این روست که مخلوق ارادهٔ او و ذات خود هستند ، بلکه از این روست که همان این قوانین در کارند و بی آمدهٔ هرگونه تخلف قانونی مجازات است .

دورروئی (ژوزوئی تیسیم) (۳) یهود ، یعنی همان دورروئی عملی که بوئر در تلموت می بیند ، عبارت است از رابطهٔ دنیای منافع خصوصی با قوانینی که بر جهان حاکم اند و این جهان همهٔ هنر خود را در به حرکت آوردن ماهرانه آنها به کار می گیرد .

در حقیقت حرکت این جهان در قالب آن قوانین بدون الغای لاینقطع آن قوانین

(۱) : در رساله TOMAS MÜNZER علیه لوتر LUTHER

(۲) : در ترجمه فرانسه " خودگرائی " آمده است .

(۳) : ژوزوئیست ها JESUITES پیروان فرقه ای از مسیحیت هستند که در ۱۵۳۴ به وجود آمدند و " تقیه " جزو اصول فکری آنان بود . در نتیجهٔ دروغ مصلحت آمیز را جایز میدانستند و از این جهت JESUITISME را به دورروئی معنای می کنند (م) .

میسرنیست .

از نظر تئوری وبه عنوان مذهب ، یهودیت نمی توانست بیش از این تحول یابد . زیرا جهان بینی نیازهای عملی ، به حکم ماهیتش ، تنگ نظر است وبه خدنگی چند از پای درمی آید .

مذهب نیاز عملی به حکم طبیعتش قادر نبود تکامل خود را در تئوری بیابد ، بلکه فقط در عمل ، ودقیقا " در حقیقت خود ، می توانست به این تکامل برسد . یعنی در عمل .

یهودیت قادر به بنای دنیای نوینی نبود . تنها یارای این را داشت که همه ادراکات و ابداعات دیگر را جذب شعاع عمل خود نماید . زیرا نیاز عملی که منطق آن خودگرایی است ، همواره منفعل است وتوان گسترش آزادی خود را ندارد . بلکه گسترش آن ناشی از تحول مداوم شرایط اجتماعی است .

با تکامل جامعه بورژوازی است که یهودیت به اوج خود می رسد . اما جامعه بورژوازی هم فقط در جامعه مسیحی تکامل می یابد . تنها زیر سلطه مسیحیت است که همه روابط ملی ، طبیعی ، اخلاقی ونظری انسان را عینیت می بخشد ، جامعه بورژوازی قادر بود خود را کاملا " از دولت جدا کند ، تمام پیوندهای نوعی بشر را بگسلد ، نفع خصوصی ونیاز فردی را جایگزین سازد ، ودنیای انسانی را به دنیای افراد منفردی که خصمانه رو در روی هم قرار گرفته اند ، مبدل کند .

مسیحیت از یهودیت نشاءت گرفته است وبار دیگر به یهودیت بازمی گردد . مسیحی از آغاز یهودی نظریه پرداز بود . بالنتیجه یهودی مسیحی عملی است و مسیحی عملی بار دیگر یهودی شده است .

فقط به ظاهر است که مسیحیت بر یهودیت پیروز جلوه می کند . مسیحیت آنچنان در مقام رفیع ومعنوی قرارداد است که قادر به از میان بردن نیاز عملی نبود ، مگر با ترفیع آن به قلمرو رفیع آسمانی .

مسیحیت تفکر والای یهودیت است ویهودیت تحقق مبتذل مسیحیت . اما این تحقق را امکان عمومیت یافتن نبود ، مگر بعد از اینکه مسیحیت کمال یافته ، ودست کم در تئوری ، می توانست انسان را با خود وباطبیعت بیگانه گرداند .

یهودیت فقط از این طریق قادر بود به سلطه عمومی جهان دست یابد ، وطبیعت وانسان از خود بیگانه را به کالائی بدل سازد که تابع نیاز منافع خصوصی وسوداگری

است .

کالاشدن ، عمل (پراکسیس) از خود بیگانگی است . همانطور که انسان تا زمانی که تحت سلطهٔ مذهب است نمی تواند به هستی خود عینیت بخشد . مگر اینکه هستی خود را به وجودی رویائی و بیگانه مبدل سازد ، به همان ترتیب ، انسان قادر نیست تحت سلطهٔ نیاز منافع خصوصی وجود خود را در عمل تثبیت کند ، و به تولید اشیاء عملی برآید ، مگر اینکه اشیاء و فعالیت خود را به تبعیت از یک کلیت بیگانه درآورد ، و مفهوم یک کلیت بیگانه یعنی پول را به آن اطلاق کند .

در تجربه کامل ، خودگرایی معنوی مسیحی ، الزاماً " بدل به خودگرایی مادی یهودی می شود ، نیاز ملکوتی به نیاز دنیوی و ذهن گرایی به خودگرایی می گراید . سرسختی یهود را نباید از طریق مذهب اوبیان کرد ، بلکه بیشتر باید از طریق بنیان انسانی مذهب و نیاز عملی و خودگرایی توجیه نمود .

از آنجا که ذات حقیقی یهود ، به صورت عمومی ، در جامعهٔ بورژوازی تحقق یافته و دنیوی گشته ، از این رو جامعهٔ بورژوازی نتوانسته یهودی را به غیر واقعی بودن ذات مذهبی اش قانع کند . ذاتی که دقیقاً " جز تجسم ایدآل نیاز عملی او نیست . همچنین فقط در کتاب پنجگانه موسی و در تلموت نیست ، بلکه در جامعهٔ معاصر است که مابۀ ذات یهودی امروز برمی خوریم ، که نه تنها ذات انتزاعی نیست ، بلکه اعتلای ذات تجربی است ، که نه تنها به مثابه محدودیت اجتماعی یهود نیست ، بلکه به عنوان محدودیت یهودی و جامعه است .

همین که جامعه به برانداختن ذات تجربی یهودیت یعنی سوداگری و شرایط آن برمی آید ، یهودی بودن امکان ناپذیر می گردد ، زیرا دیگر موضوعیت نمی یابد . پایه ذهنی یهودیت ، یعنی نیاز عملی انسانی می شود ، و تصادم میان هستی فردی و عاطفی انسان و هستی نوعی او از میان می رود .

رهائی اجتماعی یهود ، رهائی جامعه از یهودیت است ،

منتشر شده است :

- (۱) : ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم .
 - (۲) : انقلابهای ۴۹ - ۱۸۴۸ .
 - (۳) : درباره ی دیکتاتوری پرولتاریا .
 - (۴) : اقتصاد سیاسی (۱) و (۲) .
 - (۵) : اقتصاد سیاسی (۳) .
 - (۶) : فقر فلسفه .
 - (۷) : توسعه سرمایه داری در روسیه .
 - (۸) : مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا .
- و . ای . لنین .
مارکس . انگلس .
مارکس . انگلس . لنین .
انستیتو علوم اقتصادی شوروی .
" .
مارکس .
و . ای . لنین .
و . ای . لنین .

سوسیالیزم علمی (۹).



از انتشارات :
سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران
قیمت ۳۰ ریال

دیجیتال کننده : نینا پویان